

Student Movement and the Framing of Political Protests

Abbas Khorshidnam 

Assistant Professor of Sociology, Research
Institute of Imam Khomeini and Islamic
Revolution, Tehran, Iran

Abstract

One of the common approaches for explaining how a revolution is constructed is to analyze the ideology of revolutionaries. Ideology legitimizes the conflict and facilitates the mobilization of forces by providing an answer to the question 'What should be done' and developing a semantic system for the revolutionaries. But some thinkers such as David Snow believe that such semantic systems can't be reduced to ideology and besides that, the attention must be paid on the frames that conduct the action of protesters. Frames are semantic systems that conduct the choice and position of revolutionaries in an unwritten and even unconscious way and as a mediating factor, they materialize revolutionary ideas and facilitate political mobilization of forces. This article deals with the memories of student movement activists during Pahlavi II in the Oral History Project of Harvard University to examine the process of politicization of student activists by analyzing the dominant frame of their action and choice. The findings show that Tayefe-Keshi is the frame that plays an important role in this process which has the function of developing boundaries between 'us' and 'them' and reproducing the political conflict and competition in the university.

Keywords: Framing, Tayefe-Keshi, Student Movement, Islamic Revolution, Political Culture.


The Present Article is taken from the research project entitled "Manifest and Latent Demands in the Revolution: Investigating the Process of Politicization of University Students in Tehran" with the support of the research institute of Imam Khomeini and Islamic Revolution.

* Corresponding Author: abbas_khorshidnam@yahoo.com

How to Cite: Khorshidnam, A. (2021). Student Movement and the Framing of Political Protests, *Quarterly Journal of Social sciences*, 28(94), 121-161.



جنبش دانشجویی و چارچوب بندی اعتراضات سیاسی

عباس خورشیدنام  * | استادیار جامعه‌شناسی، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، تهران، ایران

چکیده

یکی از رویکردهای رایج برای توضیح چگونگی شکل‌گیری یک انقلاب، بررسی ایدئولوژی و جهان‌بینی انقلابیون است. ایدئولوژی با فراهم کردن پاسخی برای پرسش «چه باید کرد» و خلق یک نظام معنایی برای معترضان به مبارزه مشروعیت می‌بخشد و بسیج نیروها را تسهیل می‌کند؛ اما برخی از نظریه‌پردازان مانند دیوید اسنو معتقدند نظام‌های معنایی راهنمای انقلابیون را نمی‌توان به ایدئولوژی فروکاست و در کنار ایدئولوژی‌های انقلابی باید به چارچوب‌هایی که راهنمای عمل کنشگران است نیز توجه شود. چارچوب‌ها نظام‌های معنایی هستند که به شکل نانوشته و حتی ناخودآگاه به انتخاب و موضع‌گیری کنشگران جهت می‌دهند و به‌عنوان یک عامل میانجی‌کننده، موجب می‌شوند ایده‌های انقلابی تعیین مادی پیدا کنند و به بسیج نیروها منجر شوند. این مقاله با بررسی خاطرات فعالان جنبش دانشجویی در دوران پهلوی دوم در پروژه تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد فرایند سیاسی شدن فعالان دانشجویی را از طریق شناخت چارچوب حاکم بر کنش و انتخاب آن‌ها مورد مطالعه قرار می‌دهد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که طایفه‌کشی یکی از چارچوب‌هایی است که نقش پررنگی در سیاسی شدن دانشجویان، ایجاد مرزبندی بین گروه‌های خودی و غیرخودی و استمرار رقابت‌ها و کنش‌های سیاسی در دانشگاه داشته است.

کلیدواژه‌ها: چارچوب‌بندی، طایفه‌کشی، جنبش دانشجویی، انقلاب اسلامی، فرهنگ سیاسی.

مقاله حاضر برگرفته از طرح پژوهشی با عنوان «مطالبات آشکار و پنهان در انقلاب؛ بررسی فرایند سیاسی شدن دانشجویان دانشگاه‌های شهر تهران» با حمایت پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی است.

* نویسنده مسئول: abbas_khorshidnam@yahoo.com

طرح مسأله

نظریه‌پردازانی که بر عاملیت کنشگران در فرایند پیروزی انقلاب تأکید دارند، توضیح می‌دهند که چگونه انقلابیون با استفاده از منابع در اختیارشان و هدفمند کردن نارضایتی‌ها و بسیج نیروی معترضین و تجمع امکانات، ادعاهای حاکمیت در مورد مشروعیت و کارآمدی‌اش را زیر سؤال می‌برند و به تدریج پایه‌های قدرت و مشروعیت نظام سیاسی حاکم را متزلزل می‌کنند. از این چشم‌انداز یکی از مسائلی که باید مورد تأمل قرار گیرد، شیوه‌های بسیج نیروها و منابع برای رسیدن به پیروزی است.

آنچه می‌تواند به اتحاد انقلابیون یاری رساند، مطالبات و ایده‌هایی است که در قالب یک ایدئولوژی انقلابی سامان می‌یابد؛ اما بسیج انقلابی قابل‌تقلیل به فعالیت ایدئولوژیک افراد و سازمان‌ها نیست و بسیج افراد و منابع از راه‌های دیگر نیز قابل تحقق است. هنک جانستون یک جنبش اجتماعی را واجد سه بعد تحلیلی متمایز می‌داند (Johnston, 2019: 25): ۱- فضای ساختاری شامل شبکه‌های نسبتاً ثابت روابط میان سمن‌ها، گروه‌های غیررسمی و مشارکت‌کنندگان؛ ۲- فضای مرتبط با پرفورمنس شامل حوزه‌های کنش جمعی که از سوی کنشگران به نمایش گذاشته می‌شود؛ ۳- فضای مفهوم‌پردازانه-تفسیرگرایانه که شامل ارزش‌ها، منافع، فریم‌ها، انگیزه‌ها، ایدئولوژی‌ها و هویت‌ها می‌شود. اگرچه این تقسیم‌بندی برای فهم ابعاد تحلیلی جنبش‌های اجتماعی ارائه شده است، اما «جنبش‌های اجتماعی در پی تغییر سازمان اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی جامعه هستند و ایدئولوژی آن‌ها گسترده و متضمن راه‌های نوین اندیشیدن درباره روابط انسانی و ماهیت انسان است: مثلاً انقلاب فرانسه، انقلاب روسیه و انقلاب ایران. مطالعه انقلاب‌ها سنت دیرینه جامعه‌شناسی و علوم سیاسی بوده است و هم‌افزایی‌ای میان توسعه وضعیت‌های انقلابی و بسیج جنبش‌های اجتماعی برقرار است (Johnston, 2019: 33).

آنچه در این تقسیم‌بندی برای نوشتار حاضر اهمیت دارد بعد سوم جنبش‌های اجتماعی است. در این بعد، جانستون ایدئولوژی‌ها را از فریم‌ها یا چارچوب‌ها متمایز می‌کند. ایدئولوژی در پیشبرد یک جنبش یا انقلاب نقش مؤثری دارد و نظامی از

ایده‌هاست که هم ارزش‌های غایی و هم بعد هنجارمند آن را ترسیم می‌کند و با ایجاد حس هویت جمعی، چگونگی عملکرد اعضای جامعه را تشریح می‌نماید و بازتاب‌دهنده منافع جمعی گروه محسوب می‌شود؛ اما سیال بودن همیشگی ایدئولوژی، آن را از فریم متمایز می‌کند: «ایدئولوژی‌ها دائماً در جریان‌اند و به صورت اجتماعی در گفت‌وگو و کنش بازنمایی می‌شوند و درباره آن‌ها بحث‌و‌جدل می‌شود و به موازات جنبش توسعه می‌یابند. به همین خاطر، برخی تحلیل‌گران بر این باورند که فریم و فریم‌بندی بهتر می‌تواند این کیفیت آنی را به‌عنوان دستاوردی مفهوم‌پردازانه-تفسیرگرانه نمایش دهد» (Johnston, 2019: 39).

ایدئولوژی با طرح مطالبات مشخص و فراهم آوردن توجیهی برای تغییر وضعیت موجود، نقش مهمی در بسیج نیروها ایفا می‌کند؛ اما جذابیت یافتن ایدئولوژی و وفادار ماندن افراد به آن لزوماً ناشی از محتوا و منطق درونی آن نیست و عوامل متعددی در حفظ وفاداری به ایدئولوژی انقلابی نقش دارند: «نحوه ورود اصطلاح فریم به مطالعات اعتراضات برای مفهوم‌پردازی این موضوع بوده است که مردم چگونه موانع روان‌شناختی-اجتماعی انفعال و انطباق را درهم می‌شکنند تا وضعیت جدید را به‌گونه‌ای که باید در برابرش موضع بگیرند تعریف کنند. به این دلیل که جنبش‌های اجتماعی نهادهای مستقر و قوام‌یافته‌ای نیستند و از طرف دیگر به دنبال به چالش کشیدن وضعیت موجودند، یافتن جرقه‌های فکری که در پس آن‌ها وجود دارد امری مهم است» (Johnston, 2019: 39). ایدئولوژی لزوماً نمی‌تواند جرقه‌هایی را رصد کند که آتش اعتراض را برمی‌افروزند و باعث پیوستن افراد به یک مبارزه می‌شوند؛ به‌عبارت‌دیگر شناخت نقش عوامل فراایدئولوژیک در جذابیت یافتن ایدئولوژی و تثبیت قدرت استیضاح‌گر آن، در حیطه عملکرد ایدئولوژی نیست. ایدئولوژی نمی‌تواند مؤلفه‌های روان‌شناختی و اجتماعی‌ای را شناسایی کند که مانع یا مشوق پیوستن افراد به اعتراض می‌شوند؛ چراکه بسترها و زمینه‌هایی که باعث جذابیت یافتن یک ایدئولوژی می‌شوند در خود آن انعکاس نمی‌یابند: «فریم‌ها از ایدئولوژی متفاوت‌اند، زیرا فریم‌ها نوشته‌شده و روی کاغذ نیستند، بلکه در

سطح شناختی فرایند اطلاعات عمل می کنند... فریم ها از ایدئولوژی ها از این نظر متفاوت اند که در سطح نامشخص شناختی عمل می کنند. فریم ها، به عنوان بازتابی از ارزیابی های فردی، اغلب نامشخص [یا سیال] اند و برخی اوقات خود به خودی عمل می کنند. باوجود این، تأثیرشان بر چگونگی شکل یافتن کنش جمعی مشهود است» (Johnston, 2019: 40).

دیوید اسنو اتخاذ چنین چشم اندازی را از دو جهت واجد اهمیت می داند. اول اینکه چنین رویکردی نشان می دهد رابطه بین معنا و بسیج، رابطه ای بی واسطه نیست و معنا به میانجی فریم های تفسیری به بسیج منجر می شود. اسنو بی توجهی به این میانجی را ایراد اصلی نظریه بسیج منابع می داند که در دهه ۷۰ سده میلادی گذشته مطرح شد. دوم اینکه این چشم انداز منجر به کشف مجدد فرهنگ در نسبت با چرخش گفتمانی ای می شود که در دهه ۸۰ اهمیت یافت (Snow et al, 2019: 394). توجه به عاملی که بین معنا و بسیج نیروها میانجی گری می کند، نقطه قوت رویکرد تحلیلی اسنو به جنبش های اجتماعی و انقلاب هاست. بدون مطالعه و شناخت این میانجی، چنین تصور می شود که معانی مفصل بندی شده در ایدئولوژی پتانسیل و ظرفیت کافی برای بسیج افراد و کنشگران را دارند؛ به عبارت دیگر بدون توجه به عواملی که معانی موجود در ایدئولوژی را در جهت بسیج نیروها فعال می کنند، ایدئولوژی خصلتی بت واره می یابد که گویی می تواند به تنهایی بر موانع تحقق خود در جامعه غلبه کند.

یکی از پژوهشگرانی که انقلاب ایران را از این چشم انداز تحلیلی مورد بررسی قرار داده، چارلز کورزمن است (Kurzman, 2018). او توضیح می دهد که تکیه بر باورهای شیعی که همواره حکومت ها را نامشروع می دانسته و خصلت اعتراضی خود را حفظ کرده است نمی تواند آنچه در ایران رخ داد را توضیح دهد. چنین عقایدی طی سالیان طولانی در فرهنگ شیعی به حیات خود ادامه داده اند و لزوماً به اعتراض و انقلاب منجر نشده اند؛ اما انقلابیون توانستند مناسک مذهبی مانند برگزاری مراسم چهلم در گذشتگان را به امری سیاسی تبدیل کنند و به صورت خودجوش در شهرهای مختلف رویدادهای سیاسی ای را

رقم بزنند که تا پیش از این در تاریخ شیعه مسبوق به سابقه نبوده است. اسنو کنش جمعی در بستر فریم‌ها را مجموعه‌های منسجمی از معانی و باورهای کنش‌محور می‌داند که به فعالیت‌ها و کمپین‌های جنبش اجتماعی مشروعیت می‌دهند و الهام‌بخش آن‌ها هستند (Snow et al, 2019: 395). باورها و معانی عموماً اموری ذهنی یا بین‌الذهانی تلقی می‌شوند؛ اما اسنو باورها و معانی را کنش‌محور می‌داند. این تعریف به خوبی تفاوت کارکرد معانی و باورها در ایدئولوژی و فریم را نشان می‌دهد. از این منظر می‌توان دریافت که کورزمن با محور قرار دادن فریم‌های کنش جمعی، سرگشتگی کنشگران در بحبوحه انقلاب را به تصویر می‌کشد و نشان می‌دهد که پویایی انقلاب را صرفاً نمی‌توان با تکیه بر اقتضائات باورهای شیعی یا خزانه فرهنگی تبیین کرد. به‌عنوان مثال، نمی‌توان تبدیل مراسم سوگواری چهلمین روز فوت درگذشتگان به یک گردهمایی سیاسی را بخشی از فرهنگ شیعه در نظر گرفت: «جنبش انقلابی بعدها معنای این چرخه سوگواری را تغییر داد و ما هم تاریخ را از جلو به عقب می‌خوانیم و فقط به همین دلیل است که این عنصر فرهنگی را هدایت‌کننده اعتراضات می‌شماریم» (Kurzman, 2018: 104). نقد کورزمن به خواندن تاریخ از جلو به عقب این است که عامل تفسیری میانجی‌کننده بین معنا و بسیج را نادیده می‌گیرد و به‌گونه‌ای وانمود می‌کند که گویی این تمهیدات بخشی از خزانه فرهنگی‌ای هستند که اعتراضات در ایران به کمک آن به راه افتاده است. نقد کورزمن یادآور مناقشه نظری آشنا بین ساختارگرایی و برساخت‌گرایی است: «ناظران فکور توصیه می‌کنند که باید دو رویکرد را باهم ترکیب کرد، اما شاید این کار ممکن نباشد. این دشواری وقتی به مفهوم «چارچوب‌بندی» جنبش‌های اجتماعی می‌رسد خودش را نشان می‌دهد. این مفهوم که در سال‌های پایانی دهه ۱۹۸۰ و دهه ۱۹۹۰ به دست جامعه‌شناسانی مانند دیوید اسنو، رابرت بنفورد و دیگران بسط پیدا کرد، بر جاذبه‌هایی تمرکز می‌کنند که این جنبش‌ها برای اعضای جدید، ناظران، رقیبان و دیگر مخاطبان ایجاد می‌کنند. این مفهوم رویکرد برساخت‌گرا را با رویکرد ساختارگرا ترکیب می‌کند (Ibid: 103). با تکیه بر این مفهوم است که کورزمن نشان می‌دهد چگونه سرگشتگی و عدم قطعیت مهر خود را بر انتخاب و

عمل انقلابیون حکم می کرده است. در صورتی که روایت انقلاب با محوریت ایدئولوژی و ساختارهای فرهنگی در دسترس انقلابیون، این سرگشتگی را از نظر پنهان نگه می دارد. از این منظر، پژوهش کورزمن در مورد انقلاب ایران پژوهشی متفاوت است و افق های جدیدی برای فهم آنچه در آن روزها رخ داده فراهم می آورد.

مطالعاتی از این دست نشان می دهد که باید بین مطالبات آشکار و پنهانی که در جریان شکل گیری یک انقلاب یا جنبش اعتراضی رخ می دهند تمایز قائل شویم. مبارزه انقلابی را باید در کنار محاسبه منافع و ملاحظاتی در نظر گرفت که اگرچه با نگاه از بیرون به بدن سیاسی واحدی که در خیابان ها یک صدا شعار می دهد قابل مشاهده نیست، اما شاید این منافع و ملاحظات، جرعه اولیه نارضایتی از وضعیت موجود بوده باشد. این جرعه اولیه که می تواند ریشه نارضایتی اولیه گروه ها و افراد باشد، ممکن است در جریان ترجمه مطالبات و نارضایتی ها به یک زبان ایدئولوژیک منسجم و واحد، کمرنگ و کم اثر شود؛ اما مطالباتی که پس از پیروزی یک انقلاب از سوی گروه های مختلف سربرمی آورند، به خوبی نشان می دهند که نباید این جرعه های اولیه را به خاطر ترجمه شدنشان به یک زبان ایدئولوژیک واحد در جریان انقلاب بی اهمیت تلقی کرد. این در حالی است که گرایش مبارزه انقلابی به ایجاد وحدت و یکپارچگی در معترضین، مانع دیده شدن تکثر تفاسیر و چشم داشت های متعدد گروه های مختلف درگیر در انقلاب می شود. اهمیت کار نویسندگانی همچون آصف بیات در این است که با تکیه بر تجربه انقلاب ایران، مفهوم «فراگیر» انقلاب به عنوان عالی ترین نوع تغییر را مورد بازبینی قرار می دهند و این فرض را که تغییر واقعی برای همه گروه های اجتماعی ضرورتاً و انحصاراً از طریق مبارزه سیاسی همگانی اتفاق می افتد رد می کنند: «یک گفتار فراگیر، گونه گونی درک مردم از تغییر را نادیده می گیرد، تنوع موجود را می پوشاند، مناقشه ها را کوچک می شمارد و در عوض بر یک زبان باشکوه و یگانه تأکید می کند» (Bayat, 2000: 18)؛ بنابراین، مطالعه و بررسی چارچوب ها یا فریم هایی که هدایت کننده کنش و انتخاب افراد در جریان یک انقلاب هستند، می تواند بر فرایند پیروزی یک انقلاب و فراز و نشیبی که از سر گذرانده، نوری

تازه بتاباند.

یکی از اولویت‌های برنامه‌های نوسازی در دوران پهلوی، ایجاد یک نظام آموزشی سراسری بود. هدف نظام سیاست‌گذاری این بود که دانشگاه‌ها را هماهنگ با تغییرات اقتصادی و اجتماعی، برای تربیت نیروی انسانی متخصص آماده کند. در نتیجه با اجرای برنامه‌های توسعه و نوسازی در کشور، به تدریج بر تعداد دانشجویان افزوده شد و دانشگاه‌های جدیدی نیز تأسیس گردید تا نیروی انسانی متخصص حاکمیت را در اجرای برنامه‌های توسعه‌مدارش یاری رساند؛ اما برخلاف انتظار، همین گروه به یکی از مخالفان جدی نظام پهلوی تبدیل شد و برای براندازی رژیم به انقلابیون پیوست.

این نوشتار در پی یافتن پاسخ به این سؤال است که آیا می‌توان برای اعتراضات دانشجویی چارچوب یا فریمی تشخیص داد که فارغ از مطالبات رسمی‌اش، راهنمای عمل و گزینش دانشجویان باشد؟ این چارچوب چه ویژگی‌ها و مختصات محوری دارد؟ و دانشجویان به چه شکل این چارچوب را در فرایند کنشگری خود استمرار بخشیده‌اند؟ نیازی به یادآوری نیست که این سؤال محدود به اعتراضات دانشجویی نیست و در مورد سایر گروه‌های دخیل در انقلاب نیز قابل طرح است و پاسخ به آن تصویری واقع‌بینانه‌تر از سازوکارهایی فراهم خواهد آورد که باعث اثربخشی ایدئولوژی انقلابی در آن سال‌ها شدند.

پیشینه تحقیق

تابه حال پژوهش‌ها و تحقیقات متعددی در مورد انقلاب ایران انجام شده است؛ اما با در نظر گرفتن تفاوت تحلیل ایدئولوژی و تحلیل فریم، می‌توان گفت اکثر تحقیقات بر تحلیل و نقد و رمزگشایی از ایدئولوژی‌های انقلابی متمرکز بوده‌اند. این امر در مورد تحقیقاتی که در حوزه جنبش دانشجویی انجام شده نیز صادق است. پژوهش‌ها یا خاطرات منتشر شده در این حوزه، عمدتاً فراز و فرود این جنبش را در مواجهه همواره تعارض آمیز با نظام سیاسی مستقر خلاصه می‌کنند و بر بررسی دسته‌بندی‌های سیاسی و چگونگی ادامه اعتراضات در دانشگاه و حفظ انسجام تشکیلاتی گروه‌های دانشجویی متمرکزند

(Karimian, 2002; Yazdi, 2004; Nakha'ee, 2016; Jeirani, 2020; Sahabi, 2009; Zia Zarifi, 2016; Zarshenas, 2018; Rafi, 2017). همان‌گونه که پیش‌تر ذکر شد اسنو معتقد است مزیت تحلیل فریم در کشف مجدد فرهنگ در ارتباط با چرخش گفتمانی دهه ۸۰ است. این مزیت به پژوهشگر کمک می‌کند تا بتواند مبارزات سیاسی را از منظر فرهنگ سیاسی حاکم بر جامعه مطالعه کند؛ امری که در پژوهش‌ها و خاطراتی که ذکر شد عموماً غایب است؛ چراکه فرهنگ سیاسی لزوماً به شکلی شفاف و صریح در ایدئولوژی انعکاس نمی‌یابد. به نظر می‌رسد می‌توان تحقیق عباس عبدی در مورد جنبش دانشجویی دانشگاه پلی‌تکنیک را تا حدی از این قاعده مستثنا دانست (Abdi, 2014). بخش قابل توجهی از داده‌های این تحقیق از طریق مصاحبه با کسانی به دست آمده که در سال‌های دهه ۳۰ تا ۵۰ در پلی‌تکنیک مشغول به تحصیل بوده‌اند. روایت این افراد به خوبی نشان می‌دهد که چه پیش‌فرض‌ها و محاسباتی، راهنمای عمل دانشجویان برای سازمان‌دهی اعتراضات در دانشگاه بوده است. استفاده از روش مصاحبه در متفاوت بودن یافته‌های این اثر تأثیر مشهودی دارد و نویسنده توانسته است زیست‌جهان دانشجویان و تصویری که از امر سیاسی، اعتراض، مبارزه و پیروزی داشته‌اند را به شکلی متفاوت از آنچه در ایدئولوژی گروه‌های مبارز بیان می‌شود به تصویر بکشد.

پژوهش عبدی در مورد جنبش دانشجویی نشان می‌دهد که اکتفا به تحلیل ایدئولوژی برای فهم مطالبات دانشجویان کافی نیست و علاوه بر آن، مطالعه و شناخت فرهنگ سیاسی حاکم بر دانشگاه نیز باید موردبررسی قرار گیرد. مفهوم فرهنگ سیاسی با مفهوم چارچوب‌بندی همپوشانی قابل توجهی دارد و شناخت هر دو را می‌توان مکمل شناخت ایدئولوژی و مطالبات برخاسته از آن دانست: «فرهنگ سیاسی جزئی از یک فرهنگ کلی‌تر اجتماعی است و می‌توان آن را چنین تعریف کرد: مجموعه‌ای از احساسات، ارزش‌ها، عواطف و اخلاقیات که شکل‌دهنده رفتار سیاسی و اجتماعی تک‌تک افراد جامعه در زندگی سیاسی است» (Delavar, 2008: 112)؛ بنابراین فرهنگ سیاسی، فارغ از عقلانیت یا عدم عقلانیت حاکم بر نظام سیاسی، با تصورات و انتظارات و احساسات و

عواطفی عجین است که نقش انکارناپذیری در شکل دادن به نوع مشارکت شهروندان، شیوه‌های تعامل با نظام سیاسی، نحوه تفسیر عملکرد مسئولین و روش‌های طرح مطالبه از نظام سیاسی و پیگیری آن‌ها ایفا می‌کند: «فرهنگ سیاسی عمدتاً در بخش نهفته علم سیاست جای دارد و... قسمت ناخودآگاه ذهن را دربرمی‌گیرد. این بخش ناخودآگاه فرهنگ سیاسی، طی سال‌ها حتی از دوره کودکی از طریق خانواده، نظام آموزشی، فرهنگ عمومی و ماهیت نظام سیاسی به فرد، به‌طور پیچیده‌ای و عمدتاً با ابزار روانی و با نتایج سیاسی به فرد منتقل می‌شود و نظام کنش-واکنش او را نسبت به پدیده‌های سیاسی شکل می‌دهد. این بررسی نشان می‌دهد که رفتار سیاسی فرد تا چه میزان تعیین‌کننده‌ای تحت تأثیر ساختارهایی است که فرد در آن زیست فیزیکی، فکری و اجتماعی می‌کند» (Sari'ol ghalam, 2010: 51).

یکی از نویسندگانی که از چشم انداز مطالعه و بررسی فرهنگ سیاسی به انقلاب ایران پرداخته، مری هگلند است. او که در سال‌های منتهی به انقلاب، در ایران حضور داشته است، در پژوهشی مردم‌نگارانه در روستای علی‌آباد شیراز، به بررسی فرایند بسیج مردمی پرداخته و شیوه سیاسی زیستن مردم و نقشی که سیاست در زندگی روزمره آن‌ها دارد را تشریح کرده است. هگلند نام این شکل از بسیج افراد و نیروها را طایفه‌کشی می‌نامد که به‌موجب آن، افراد تلاش می‌کنند به‌قصد یافتن حامی و مدافع، به عضویت طایفه‌هایی درآیند تا موردحمایت آن‌ها قرار گیرند.

پژوهش مردم‌شناسانه هگلند محدود به یک روستاست؛ اما به نظر می‌رسد الگویی که هگلند بر پایه مشاهداتش از شیوه زندگی روستاییان علی‌آباد به دست آورده است تا حدی قابل‌تعمیم به سایر حوزه‌های میدان سیاست نیز باشد. این نوشتار در پی استفاده از این الگو برای فهم فرایند سیاسی شدن یک گروه انقلابی یعنی دانشجویان است.

ادعای این نوشتار با استناد به روایت فعالان دانشجویی در پروژه تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد این است که طایفه‌کشی در فرایند بسیج نیروها در دانشگاه نقش مؤثر و پررنگی داشته و یکی از مؤلفه‌هایی بوده که دانشجویان بر اساس آن به‌تدریج سیاسی

می‌شدند. این ادعا به معنای این نیست که جنبش دانشجویی تنها بر اساس فرایند طایفه‌کشی سیاسی شده و هیچ سازوکار دیگری برای سیاسی شدن دانشجویان قابل تصور نیست؛ اما یافته‌های حاصل از مصاحبه‌های انجام‌شده با فعالان دانشجویی در پروژه تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد نشان می‌دهد که می‌توان طایفه‌کشی را یکی از روندهایی دانست که اگرچه کمتر مورد بررسی قرار گرفته؛ اما مطالعه آن برای شناخت مختصات فرهنگ سیاسی گروه‌هایی که در پیروزی انقلاب ایران نقش داشته‌اند راهگشا و مفید است؛ بنابراین تحلیل چارچوب در کنار تحلیل ایدئولوژی می‌تواند درکی همه‌جانبه‌تر در مورد اعتراضات سیاسی فراهم آورد.

پروژه تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد به مصاحبه با مجموعه متنوعی از فعالان سیاسی دوره پهلوی پرداخته که بخشی از آن شامل فعالان دانشجویی می‌شود. خاطرات افراد و کسانی که در جریان انقلاب به فعالیت پرداخته‌اند، منبع مناسبی برای فهم مطالبات آشکار و پنهان آن‌هاست. در ذکر خاطرات، فرد فارغ از مواضع رسمی‌ای که به‌عنوان یک انقلابی در موقعیت‌های مختلف اتخاذ کرده است، از بیم و امیدها، دوستی‌ها و دشمنی‌ها و چشم‌داشت‌ها و انتظاراتی سخن می‌گوید که ممکن است در روایت رسمی یک انقلاب یا هر رخداد تاریخی دیگر بیان نشود. با توجه به اینکه در آن دوران تعداد زیادی از دانشجویان ایرانی در اروپا و آمریکا مشغول به تحصیل بودند، دانشجویان مصاحبه‌شونده در این مجموعه نیز شامل دانشجویان شاغل به تحصیل در ایران و خارج از کشور می‌شوند.

دانشجویانی مانند ابوالحسن بنی‌صدر، عبدالکریم لاهیجی و امیر پیشداد از جمله دانشجویان شاغل به تحصیل در دانشگاه تهران هستند که در این مجموعه به روایت خاطرات خود پرداخته‌اند و افرادی مانند خسرو شاکری، مهدی خان بابا تهرانی، محمدعلی کاتوزیان، ناصر پاکدامن و هما ناطق در خارج از کشور به تحصیل اشتغال داشته‌اند و به روایت فعالیت‌های سیاسی خود در این مجموعه پرداخته‌اند. برای طولانی نشدن متن در این مقاله به بررسی خاطرات دانشجویان شاغل به تحصیل در داخل کشور پرداخته خواهد شد؛ با ذکر این نکته که فرایند سیاسی شدن دانشجویان داخل و خارج از کشور از چشم‌انداز

مسئله موردنظر این نوشتار باهم تفاوت معناداری ندارد. در ادامه پس از مرور مختصر پژوهش هگلند و توضیح مختصات کلی فرایند طایفه‌کشی، به بررسی خاطرات و روایت فعالان دانشجویی در پروژه تاریخ شفاهی هاروارد پرداخته خواهد شد.

چارچوب نظری

مری هگلند با مطالعه زندگی روزمره مردم علی‌آباد و سلسله‌مراتب سیاسی/جنسیتی حاکم بر روستا نشان می‌دهد که چه فرایندی باعث سیاسی شدن ساکنین روستا می‌شود. یافته‌های هگلند نشان می‌دهد که مهم‌ترین محور زندگی روزمره مردم علی‌آباد که صبغه سیاسی پررنگی نیز دارد، فرایند طایفه‌کشی است.

طایفه مهم‌ترین واحد سیاسی روستا به شمار می‌رود؛ واحدی که درگیری‌ها و تنش‌ها (از اتفاقات جزئی مانند تجاوز به زمین تا مسائل مهم‌تری مانند عوض کردن کدخدا) و نیز تلاش برای رفع آن‌ها، در آن رخ می‌دهد. به عقیده هگلند، عام‌ترین معنای طایفه عبارت است از گروهی با هویت و منافع مشترک؛ بنابراین کسانی مانند روحانیون، پلیس‌ها، نیروهای مسلح، سپاه دانش و... هر کدام می‌توانند یک طایفه به حساب آیند. هر کدام از این طایفه‌ها دارای رهبری واحد و منافع مشترک هستند. در نتیجه باید طایفه را یک گروه ذی‌نفع در نظر گرفت؛ گروه ذی‌نفعی که برای دفاع از منافعش با طایفه‌ها یا گروه‌های ذی‌نفع دیگر در حال رقابتی آشکار یا پنهان است. ماهیت این رقابت‌ها و منافع متغیر است و می‌تواند اقتصادی یا سیاسی باشد (Hegland, 2019: 60)؛ اما به‌طور کلی، عضوگیری برای طایفه، به‌منظور قدرت‌گیری در کشمکش‌های سیاسی احتمالی یا بسیج برای دعوا، مشابه عضوگیری برای اتحاد سیاسی است؛ هرچند کارکرد مهم دیگر این عضوگیری‌ها، افزایش تعامل اجتماعی نیز هست.

با مرور فرایند طایفه‌کشی و مسیری که سیاسی شدن زندگی ساکنان علی‌آباد طی می‌کند، می‌توان دریافت که طایفه‌کشی در روستا، محصول فقدان نهادها و سازمان‌های پایدار است که راهنمای عمل و انتخاب مردم روستا باشند. از این رو، چنانچه فرصت و موقعیتی دست دهد، یک مدعی جدید می‌تواند برای کسب قدرت، متصدی امور را به

چالش بکشد. اگر مدعی بتواند به هر شکلی، طرفدارانی برای خود دست و پا نماید، می تواند نبرد قدرتی را شروع کند و آرایش نیروها و سلسله مراتب موجود در روستا را تغییر دهد. هر چند واضح است که در نفس فرایند طایفه کشی هیچ تغییری به وجود نخواهد آمد. در علی آباد سازوکار مشخصی برای رفع اختلاف های به وجود آمده وجود ندارد و اساساً ایجاد اختلاف، مهم ترین راه برای تأسیس یک گروه ذی نفع جدید و برنده شدن در رقابت هایی است که نمی توان برایش پایانی متصور شد.

اجتماعی که فاقد ثبات نهادی باشد، نمی تواند وفاداری های مستمر و پایدار نهادی/سازمانی/گروهی ایجاد کند. به همین علت است که افراد همواره در حال سنجش و بررسی این امر هستند که چه زمانی باید به گروهی که عضو هستند پایبند بمانند و چه زمانی، وقت جدا شدن از گروه قبلی و پیوستن به گروهی است که حالا شانسش در رقابت برای پیروزی بیشتر است؛ بنابراین، در علی آباد سازمان دهی مجدد دسته ها و حرکت افراد از یک گروه به گروه دیگر و تغییر میزان حمایت آن ها و عوض کردن رهبر یا طایفه شان امری کاملاً معمول بود (Hegland, 2019: 114). این حسابگری ها نشان دهنده این است که روستاییان نه بر اساس سنت ها و آداب و رسوم ناندیشیده، بلکه بر اساس عقلانیتی تصمیم می گیرند که در هر موقعیتی منافع آن ها را به بهترین حد ممکن تأمین کند. این نتیجه گیری نشان می دهد که اجتماع روستایی در عین تأکیدی که بر حفظ پیوندها و روابط دارد تا چه حد سست و لرزان و شکننده است.

همان گونه که هگلند نیز نشان می دهد، ماهیت مطالبات مدعی جدید اهمیتی ندارد. اگر مدعی جدید بتواند با تأسیس طایفه خودش به اندازه ای قدرتمند شود که متصدی را از قدرت به زیر کشد، برای کسب عنوان متصدی جدید، مشروعیت یافته است. در چنین منازعاتی، آنچه نباید مورد مناقشه قرار گیرد، حقانیت و مشروعیت همیشگی طایفه خودی است؛ البته تا زمانی که طایفه خودی در منازعه و دعوا دست بالا را داشته باشد. چرا که تغییر وزن سیاسی طایفه ها، باعث می شود هواداران طایفه خود را عوض کنند و به طایفه رقیب بپیوندند.

هگلند رواج جهان‌بینی طایفه‌کشی را ناشی از رواج ناامنی می‌داند. آدم‌ها در این جهان ناامن، به یک محافظ نیاز دارند و نمی‌توانند به قدرت سیاسی اعتماد کنند. از این‌روست که محور اصلی حیات جمعی/سیاسی مردم علی‌آباد، تلاش برای ایجاد روابطی است که از آن‌ها در برابر درگیری‌ها و حوادث حمایت کند؛ درگیری‌ها و حوادثی که ناشی از فقدان ثبات و استمرار نهادی/سازمانی در علی‌آباد است. در چنین وضعیتی، رواج محاسبه‌گری و فرصت‌طلبی مداوم، هسته اصلی روابط روزمره مردم است و تعامل اجتماعی به ابزار اصلی تثبیت یا اصلاح اتحادها تبدیل می‌شود.

بی‌قاعدگی منازعه و رقابت باعث می‌شود که وقتی کشمکش‌ها و تنش‌ها به اوج نهاییش رسیده، برنده همه‌چیز را تصاحب کند و بازنده دارایی و موقعیتش را از دست بدهد. چراکه برنده شدن، نشان مشروعیت و برحق بودن است. پس از پایان منازعه، بازنده می‌تواند مطمئن باشد که چون کنترلش را بر منابعش از دست داده، پیروان سابقش دیگر توجیهی برای ماندن در کنار او ندارند و به راحتی تنهانش خواهند گذاشت. حالا زمان پیوستن به متصدی جدیدی است که بازی را به نفع خود تمام کرده است. در این فرهنگ حامی‌پرور، «چیزی به عنوان مخالف وفادار وجود ندارد و هرکسی باید به رهبر پیروز و نگرشش پیوندد یا حداقل ساکت بماند» (Hegland, 2019: 69).

در چنین وضعیتی افراد برای پیگیری مطالبات خود نیازی نمی‌بینند که به اصل و قاعده خاصی پایبند باشند و صرف اینکه با محاسباتشان دریاوند در حال حاضر پیوستن به کدام طایفه منافع آن‌ها را به بهترین شکل ممکن تأمین می‌کند، توجیهی برای تغییر موضع و ایجاد یک صف‌بندی جدید خواهند داشت. فرهنگ سیاسی حامی‌پرور به هیچ میثاق و پیمان از پیش تعیین‌شده‌ای نیاز ندارد.

هگلند شرط اولیه‌ای که عملکرد پارادایم سیاسی طایفه‌کشی به آن متکی است را وجود حکومت مرکزی ضعیف می‌داند (Ibid: 72). وجود یک دولت مرکزی قوی با طایفه‌کشی در تضاد است. حکومت مرکزی قوی با ایجاد نهادها و سازمان‌های قضایی و با تکیه بر رویه‌های غیرشخصی و قانونی، به حل منازعه می‌پردازد و امکان طایفه‌کشی را از

بین می‌برد؛ اما حکومت ضعیفی که نتواند برای چنین رویه‌هایی ضمانت اجرایی فراهم کند و جامعه را حول یک میثاق قانونی/مدنی به وحدت برساند، ناچار خواهد بود به رویه‌های غیرعقلانی و ناکارآمد طایفه‌کشی تن دردهد.

یک راهبرد مهم برای تثبیت برتری یک طایفه، انجام اقدامات خشونت‌آمیز بر ضد اعضای طایفه مقابل و مخصوصاً رهبرشان است. این راهبرد که هگلند آن را مصداق جنگ روانی علیه طایفه رقیب می‌داند، در برخی موارد ایجاب می‌کند افراد یک طایفه تلاش کنند دیگران را متقاعد کنند که خشونتی رخ داده است؛ حتی اگر در واقع خشونتی رخ نداده باشد. چراکه نفس رخ دادن خشونت، می‌تواند نقش مهمی در تسریع فرایند طایفه‌کشی داشته باشد. اطلاع‌رسانان روستا به یاد داشتند که حداقل یک رهبر از طایفه‌ای کشته شده بود و زندگی یکی دیگر تهدید شده بود. در طایفه‌کشی، یکی از لوازم مورد استفاده برای تولید احترام، ایجاد ترس است (Hegland, 2019: 93).

بنابراین، طایفه‌کشی بیش از آنکه متکی بر آموزه‌ها و اصول مشخصی باشد، متکی بر بسیج نیروهاست و در این منازعه بی‌قاعده و حامی‌پرورانه، خشونت به ملاکی برای مشروعیت گروه‌ها تبدیل می‌شود. در واقع، هیچ شکلی از تعامل نهادی و سازمانی بین مدعی و متصدی قابل تصور نیست و اولین تعامل بین این دو، همان اولین برخوردی است که آستن درگیری است.

در فرایند طایفه‌کشی ارتکاب رفتارهای خشونت‌آمیز از سوی متصدی، دستاویزی است که در عمل، به سود مدعی جدید به پایان می‌رسد و مدعی بیشترین استفاده را از آن می‌برد. در وضعیتی که هیچ مبنای مشخصی برای تعیین مشروعیت یا عدم مشروعیت متصدی وجود ندارد، ارتکاب رفتارهای خشن در قبال مدعی جدید، شاخصی است که هم به مبارزه مدعیان مشروعیت می‌بخشد و هم مشروعیت اعمال و رفتار متصدی را به شدت زیر سؤال می‌برد. انجام رفتارهای خشونت‌آمیز، به شکلی واپسنگرانه^۱ صحنه منازعات را به شکلی بازآرایی می‌کند که گویی مدعی جدید، مطالبات به حقی داشته که نه تنها از سوی

متصدی نادیده گرفته شده، بلکه سرکوب نیز شده است؛ بنابراین می توان گفت اقدام ظالمانه در فرهنگ سیاسی حامی پرور، کارکردی ایدئولوژیک دارد؛ به این معنا که برای مدعی جدید ایجاد مشروعیت می کند و توجیهی مناسب برای سایرین فراهم می آورد تا به مدعی جدید بپیوندند. خشونت متصدی، باعث تحریک طایفه می شود و خشم و عزم برای انتقام را برمی انگیزد. در این وضعیت ناهنجار، تعیین تکلیف رقابت بین متصدی و مدعی، صرفاً با بالا رفتن سطح تنش و بروز جنگ و درگیری حل و فصل می شود؛ چراکه رقابت قاعده مندی در کار نیست و از این روست که هگلند یکی از محورهای فرایند طایفه کشی را اعمال خشونت می داند. با اقدام خشونت بار متصدی، مدعی به خودش و دیگران ثابت می کند که حق داشته در برابر متصدی قد علم کند؛ چراکه متصدی دست به چنین اقدامات خشونت باری می زند. این عمل خشونت آمیز مرزکشی ها بین «ما» و «آنها» را پررنگ می کند و حمله تمام و کمال مدعیان را موجه جلوه می دهد؛ بنابراین خشونت در فرایند طایفه کشی و حامی پروری، به موضوع نزاع و درگیری شکل می دهد و آن را برمی سازد؛ برساختی که البته لزوماً هیچ گاه محل تأمل و بازاندیشی طرفین قرار نمی گیرد. خشونت، فانتزی مطالبه را برمی سازد. گویی از پیش مطالبه مشخصی از سوی مدعی وجود داشته که نزاع بر سر آن، حالا به خشونت کشیده شده است.

دور باطل طایفه گرایی با تشدید خشونت، به مشروعیت خود می افزاید. چراکه بالا گرفتن درگیری ها باعث می شود به تدریج افراد بیشتری به هر دو طرف دعوا اضافه شوند و به مرور زمان، فارغ از اینکه چه کسی بر حق است و چه کسی در اشتباه است، درگیری ها ادامه می یابد.

طایفه کشی قرابت چشمگیری با دموکراسی بی پشتوانه دارد. در فرهنگ طایفه کشی، صرفاً می توان به آزادی سلبی دست یافت. کنار زدن طایفه رقیب و تصاحب قدرت، پایان ماجراست؛ اما اینکه چه گزینه های بهتری را می توان جایگزین زیست بیمارگون طایفه ای نمود، جایی برای طرح و بحث نمی یابد.

روش پژوهش

موضوع موردنظر در این پژوهش را می‌توان ذیل حوزه جامعه‌شناسی تاریخی در نظر گرفت. در جامعه‌شناسی تاریخی، هم می‌توان در پی طرح نظریه‌های کلان و تعمیم آن‌ها به موقعیت‌ها و شرایط متنوع تاریخی در جوامع مختلف بود و هم می‌توان به بررسی زنجیره حوادث و رخدادها در یک موقعیت تاریخی خاص و ویژه اکتفا کرد. در این پژوهش در پی تدوین یک نظریه عام و تعمیم آن به سایر موقعیت‌ها و جوامع نیستیم و با محدود کردن مطالعه خود به یک بازه زمانی خاص، در پی یافتن پاسخ به پرسش‌هایی هستیم که لزوماً نوری بر سایر موقعیت‌ها و مسائل تاریخی نمی‌تاباند.

در این نوشتار با استفاده از روش تحلیل روایت تلاش می‌شود با رجوع به خاطرات ثبت‌شده فعالان دانشجویی در پروژه تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد و با محوریت موضوع تحقیق، فضای ذهنی فعالان دانشجویی بازسازی شود و سازوکارهایی که باعث سیاسی شدن دانشجویان می‌شده، ترسیم گردد. این بازسازی مستلزم توجه به پیش‌فرض‌هایی است که در روایت کنشگران وجود دارد و ممکن است خود به‌طور کامل از آن آگاه نباشند. بازسازی ذهنیت کنشگران با محوریت مطالبات پنهان می‌تواند نشان دهد که به‌عنوان مثال، افراد چه انتظار و تصویری از قدرت سیاسی و عمل انقلابی و اعتراضی را مفروض فعالیت‌های خود قرار داده‌اند. از این رو، آنچه در این مرحله اهمیت می‌یابد، تحلیل روایت است؛ اما تحلیل روایتی که لزوماً به محتوای آشکار روایت بسنده نمی‌کند و سعی دارد آنچه در این روایت مکتوم و مسکوت مانده را نیز آشکار کند.

تحلیل روایت در بستر تحلیل‌های تاریخی و ساختاری، معنا و دلالتی متفاوت می‌یابد. پرداختن به آگاهی کنشگران تاریخی در پرتو دلالت‌های ساختاری این آگاهی، می‌تواند معنا و تصویر متفاوتی از آگاهی و توجهاتی به وجود آورد که کنشگران با اتکا به آن، دست به عمل اعتراضی و انقلابی زدند. این معنا و تصویر متفاوت می‌تواند پرده از دلالت‌ها، انگیزه‌ها، نارضایتی‌ها، ناخرسندی‌ها و انتظارات پنهانی بردارد که حتی ممکن است کنشگران بدون آگاهی از آن، تابعش بوده باشند.

فارغ از اینکه آغاز تلاش ایرانیان برای توسعه سیاسی را چه زمانی در نظر بگیریم، تلاش‌های مکرر در این زمینه - که البته همواره با موفقیت نیز همراه نبوده است - الگوهایی را در تخیل و رفتار سیاسی ایرانیان ایجاد کرده است که ممکن است در بسیاری از موارد، به شکل ناخودآگاه از سوی کنشگران مختلف تکرار شوند. این الگوها می‌توانند نقش مهمی در هدایت کنشگران سیاسی در دوران انقلاب نیز ایفا کرده باشند.

شیوه پرداختن به داده‌های تاریخی در تحقیقات مختلف متفاوت است: «برخی یک الگوی نظری واحد را درباره یک یا چند مورد مناسب با آن الگو به کار می‌بندند. برخی دیگر، در پی کشف نظم‌های علی‌ای هستند که فرایندها یا پیامدهای تاریخی خاص و معین را توضیح می‌دهد و به مطالعه و بررسی فرضیات بدیلی می‌پردازند تا به آن هدف نائل شوند؛ اما سایر جامعه‌شناسان تاریخی که نسبت به ارزش الگوهای عام و کلی یا فرضیات علی شک دارند، از مفاهیم استفاده می‌کنند تا آنچه را در بهترین تفسیرهای تاریخی معنادار خوانده می‌شود ارائه و بسط دهند» (Skocpol, 2010: 499). در این پژوهش بر شق سوم مورد نظر اسکاچپول متمرکز خواهیم بود و تلاش خواهیم کرد با استفاده از مفاهیم و چارچوب‌های مفهومی، به تفسیری معنادار و قابل قبول از روایت فعالان دانشجویی دست یابیم.

یافته‌های تحقیق

افراد مصاحبه‌شونده به احزاب و گروه‌های سیاسی متعددی تعلق دارند و مواضع سیاسی/اجتماعی یکسانی در قبال امور ندارند؛ اما علیرغم این تفاوت‌ها، موضع‌گیری‌ها و نوع حساسیت‌هایی که نسبت به وقایع و پدیده‌ها نشان می‌دهند، نشان از وجود یک زیست جهان سیاسی واحد دارد که شکل‌دهنده به مطالبات پنهان این افراد است.

آنچه در نگاه اول جلب توجه می‌کند این است که همه این افراد جزو مبارزان سیاسی هستند؛ اما در روایت این افراد، مبارزه بیش از آنکه نظام سیاسی مستقر را هدف گرفته باشد، صرف تعیین تکلیف با هم‌حزبی‌ها و هم‌گروهی‌ها شده است؛ به عبارت دیگر، بخش مهمی از روایت جدال‌ها و کشمکش‌های سیاسی، معطوف به رقابت‌ها و درگیری‌های

درون‌گروهی است.

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، دو مؤلفه محوری طایفه‌کشی، یا فرهنگ سیاسی‌ای که دارای دموکراسی بدون پشتوانه باشد، حامی‌پروری و خشونت است. فعالان دانشجویی که در این مجموعه با آن‌ها مصاحبه شده است، از نظر فکری و سیاسی تفاوت‌هایی باهم دارند؛ اما جالب است که در روایت همه این افراد، دو مؤلفه حامی‌پروری و خشونت نقشی اساسی و همیشگی دارد. بخش قابل‌توجهی از این روایت‌ها، صرف توصیف اختلافات و رقابت‌های داخلی گروه‌های سیاسی شده است؛ به عبارت دیگر، این دانشجویان بیش از آنکه به شرح اختلاف‌ها و کشمکش‌هایی بپردازند که با نظام سیاسی مستقر دارند، به شرح اختلاف‌ها و درگیری‌هایی می‌پردازند که باعث دسته‌بندی‌ها و انشعاب‌های داخلی و درون‌گروهی شده است. مهم‌ترین مصداق این درگیری‌ها و اختلاف‌ها نیز مسئله انتخابات و کنگره‌های درون‌گروهی است؛ انتخابات‌هایی که در آن‌ها قواعد یک رقابت سیاسی سالم و دموکراتیک رعایت نمی‌شود و فعالان سیاسی انرژی زیادی صرف حذف کردن رقبا و به دست گرفتن کنترل گروه یا حزب خود می‌کنند. از سوی دیگر، مهم‌ترین تجربه این افراد از مواجهه با نظام سیاسی، خلاصه می‌شود به برخوردهای خشونت‌بار و خونین، همراه با ضرب و شتم یا دستگیری یا مشاجرات تند لفظی؛ به عبارت دیگر تعامل با همکاران و همفکران مبتنی بر درگیری‌های منتج از حامی‌پروری است و رابطه با حاکمیت مبتنی بر برخوردهای خشونت‌آمیز؛ و این دو محور اصلی، در تمام روایت‌ها به‌انحاء مختلف تکرار می‌شوند.

از این منظر، آنچه به‌طور خاص در این روایت‌ها به چشم می‌خورد این است که افراد از فراز و نشیب سال‌های مبارزه و عمل سیاسی سخن می‌گویند؛ اما به‌ندرت به ریشه‌های نارضایتی خود از وضعیت موجود اشاره می‌کنند. به نظر می‌رسد اصل مبارزه، لزوم مبارز بودن و به مبارزه ادامه دادن چنان بدیهی تلقی می‌شود که در مورد ریشه‌های چرایی آن کمتر سخنی به میان می‌آید.

دانشجویانی که در این مجموعه با آن‌ها مصاحبه شده است، عموماً از فضای سیاسی

پس از شهریور ۲۰ تأثیر پذیرفته‌اند و در نتیجه، پیشاپیش برای خود هویتی سیاسی قائل هستند؛ اما مصاحبه‌ها نشان می‌دهد که این مطالبات سیاسی لزوماً محتوای مشخصی نداشته‌اند و در موارد متعدد، فرم مطالبه‌گری است که به خودی خود ارزشمند است و لزوماً نیازی به تدوین مجموعه‌ای از مطالبات و خواسته‌ها از نظام سیاسی وجود ندارد. این ادعا با گزارش هگلند نیز شباهت زیادی دارد. هگلند بر اساس مشاهداتش به این نتیجه می‌رسد که اگرچه فرهنگ طایفه‌کشی بر اثر اجرای برنامه اصلاحات ارضی تضعیف شد، اما چون دولت بدیل مناسبی در برابر آن قرار نداد و گامی در جهت توسعه فرهنگ سیاسی برنداشت، مختصات عمومی فرهنگ سیاسی تغییری نکرد و پس از تضعیف دولت در سال‌های منتهی به پیروزی انقلاب ایران، مجدداً فرایند طایفه‌کشی به یکی از مؤلفه‌های تأثیرگذار برای بسیج نیروها تبدیل شد. بررسی خاطرات دانشجویان در این مجموعه نیز نشان می‌دهد که نفس تحول‌خواهی و مطالبه‌گری است که برای آن‌ها فضیلت محسوب می‌شود؛ اما تأمل و گفتگو و بازاندیشی در مورد وضعیت مطلوب و نحوه رسیدن به آن، در اولویت‌های بعدی قرار دارد. در ادامه به بررسی خاطرات ابوالحسن بنی‌صدر، امیر پیشداد، عبدالکریم لاهیجی و ناصر پاکدامن خواهیم پرداخت.

ابوالحسن بنی‌صدر

ابوالحسن بنی‌صدر از جمله افرادی است که به بیان خاطرات خود در این مجموعه پرداخته است. او که حیات سیاسی پرفرازونشیبی را پشت سر گذاشته، در دوران تحصیلش در دانشگاه تهران، به عضویت کمیته دانشجویی جبهه ملی در آمده است. اتفاق‌هایی که به گفته بنی‌صدر او را وارد عالم سیاست کرده‌اند، به‌خوبی ویژگی‌های محوری زیست‌جهان سیاسی آن دوران تاریخی را بازنمایی می‌کنند.

واقعۀ اول، نامه‌ای است که در دوران برگزاری انتخابات مجلس هفدهم به مصدق می‌نویسد. بنی‌صدر از کسانی که به خانه پدری‌اش رفت و آمد می‌کنند می‌شنود که روند انتخابات به ضرر مصدق است و اکثر مخالفان نخست‌وزیر دارند به مجلس راه می‌یابند و اگر چنین شود، اولین کاری که این مخالفان خواهند کرد، ساقط کردن دولت خواهد بود.

بنی صدر در واکنش به این رویه، نامه بلندبالایی به مصدق می نویسد و از او می خواهد که یا انتخابات را ابطال کند یا دستور به توقف آن دهد. او نامه را به خیابان کاخ شماره ۱۰۹ می برد و تسلیم نگهبانان می کند. واقعه دومی نیز وجود دارد که بنی صدر آن را از این یکی مهم تر می داند و آن عبارت است از کتک خوردنش در سال ششم متوسطه. ماجرا از این قرار است که روزنامه آرام ادعا کرده بود سندی به دست آورده که به موجب آن شرکت نفت سابق به جبهه ملی از جمله حسین مکی برای گذران امور پول می داده است و هرکس که بخواهد می تواند این سند را در دفتر روزنامه مشاهده کند. بنی صدر که به ادعای روزنامه مذکور مشکوک شده به دفتر روزنامه مراجعه می کند تا سند را ببیند؛ اما به جای دیدن سند کتک مفصلی می خورد و پس از آن نیز دو پاسبان او را کتک زده و به کلانتری می برند و البته با پیگیری هایی که توسط برادرش انجام می گیرد از زندان آزاد می شود (Iranian Oral History Project. Interview with Abolhasan Bani-Sadr. (Vol 7, Sesion 7: 4-6).

اینکه بنا به روایت بنی صدر، این دو واقعه، باعث ورود او به عالم سیاست شده اند امری معنادار است. واقعه اول، به معنای وفاداری اولیه او به حامی پروری است و واقعه دوم نیز (که از اولی مهم تر است) از متحمل خشونت شدن و کتک خوردن، یک تجربه سیاسی می سازد. به نظر می رسد آنچه این اتفاق را برای بنی صدر به یک فعالیت سیاسی تبدیل کرده، بیش از آنکه پیگیری برای بررسی اعتبار یک سند باشد، کتک خوردن از مسئول روزنامه و به زندان افتادنش بوده است.

بنی صدر یکی از مقاطع آغاز فعالیت های سیاسی خود را حمایت از به هم زدن رقابت انتخاباتی و توصیه این کار به مصدق می داند. گویی رقابت سیاسی تا جایی مشروعیت دارد که به نفع خودی ها و به ضرر رقبا باشد. بنی صدر این پیشنهاد را ابتکار عمل خود می داند و چون آینده ملی شدن نفت، آینده خود او نیز محسوب می شود، بهره گیری از هر وسیله ای را برای حفظ آرمان خود مجاز می داند. در نتیجه درکی که بنی صدر از دموکراسی پارلمانی دارد، درکی مبتنی بر اولویت یارکشی های بی قاعده گروهی به مثابه رقابت انتخاباتی است.

محور واقعه دوم نیز، قربانی خشونت شدن است. بنی صدر که برای دیدن یک سند به دفتر روزنامه رفته است، به گفته خودش اولین کتک سیاسی اش را می خورد. آنچه از نظر بنی صدر به این واقعه رنگ و بوی سیاسی می دهد، نه تلاش او برای تعیین صحت و سقم سندی است که به حیثیت و اعتبار گروه سیاسی مورد علاقه او خدشه وارد می کند، بلکه کتک مفصلی است که از مسئول روزنامه و پاسبان ها می خورد و بازداشتی است که پس از آن باید به ناحق متحمل شود؛ به عبارت دیگر، برخورد ظالمانه ای که متصدی قدرت بر او روا داشته، او را در آن لحظه، به یک فعال سیاسی تبدیل کرده است. چه بسا اگر تلاش بنی صدر برای بررسی اصالت سند مذکور با بی توجهی و بی اعتنایی مسئول روزنامه به پایان می رسید، بنی صدر این اتفاق را یکی از اولین فعالیت های سیاسی خود قلمداد نمی کرد؛ اما کتک خوردن و به زندان افتادن به معنای تجربه یک تقابل معنادار با مراجع قدرت است و همین تقابل است که به کنجکاوی بنی صدر رنگ و بوی سیاسی داده است. در نتیجه دو واقعه ای که بنی صدر را وارد عالم سیاست کرده، حامی پروری و خشونت است؛ دو واقعه ای که ارتباط منطقی مشخصی با یکدیگر دارند. عمل سیاسی باید مبتنی بر بسیج حامی پرورانه نیروهای خودی و برخورد خشونت بار با نیروهای رقیب باشد.

یکی از پیامدهای میل و علاقه وافر به تغییر شرایط، پیوستن افراد به گروه ها و دسته های سیاسی است. بنی صدر نیز در دوران دانشجویی خود به عضویت انجمن اسلامی دانشجویان درمی آید. مهم ترین واقعه ای که بنی صدر در این دوره عضویت در انجمن اسلامی دانشجویان از آن یاد می کند، حمله نیروهای طرفدار شاه به میتینگ خیابان فخرآباد است که منجر به دستگیری او و زندانی شدنش به مدت تقریباً یک ماه می شود. در اینجا نیز مواجهه خشونت بار اعضای انجمن اسلامی با اراذل و اوباشی مانند طیب، مهم ترین واقعه ای است که بنی صدر درخور یادآوری و تعریف کردن می داند (Iranian Oral History Project. Interview with Abolhasan Bani-Sadr. Vol 7, Sesion 1: 11)؛ به عبارت دیگر، آنچه به عضویت او در انجمن اسلامی اصالت می بخشد و درستی راهش را تأیید می کند، برخورد خشونت آمیزی است که از سوی متصدیان قدرت علیه این گروه

انجام می شود و بنی صدر را نیز دوباره به زندان می اندازد.

پس از آن بنی صدر به عضویت کمیته دانشجویی جبهه ملی دوم درمی آید. اصلی ترین چالشی که بنی صدر در این کمیته با آن روبروست، چالش های داخلی است. در روایت بنی صدر چندان خیری از درگیری و تعارض جبهه ملی با حکومت و دربار وجود ندارد. در ابتدا مسئله بر سر این است که چه کسانی (دانشجویان یا گروه های سیاسی) حق دارند در این کمیته عضو شوند. مسئله مهم بعدی نیز اختلاف بین نهضت آزادی و جبهه ملی است که بنی صدر مسئول حل اختلاف بین آنها می شود: «از این زمان تا وقتی در ایران بودم عضو کمیسیون ثابت..... برای آشتی دادن نهضت آزادی و جبهه ملی یکی من بودم» (Iranian Oral History Project. Interview with Abolhasan Bani-Sadr. Vol 7,)

Sesion 1: 15). گویی اختلافات آن قدر زیاد است که برای رفع و حل آن باید یک کمیسیون مستقل تشکیل داد. پس از آن نیز شاهد شرحی نسبتاً طولانی از ماجرای جدا شدن بازرگان از جبهه ملی و تلاش برای تشکیل نهضت آزادی و درخواست بعدی نهضت آزادی برای پیوستن به جبهه ملی هستیم. پس از آن هم ماجرای تشکیل نهضت آزادی و گرفتن تأیید مصدق برای تشکیل چنین گروهی روایت می شود که به اختلاف شدیدی بین جبهه ملی (اللهیار صالح) و بازرگان می انجامد و دوباره کار بنی صدر است که برای آشتی دادن بزرگان پادرمیانی کند و نهایتاً نهضت آزادی هم به جبهه ملی بپیوندد.

بنی صدر معتقد است کل این ماجراها بر سر هژمونی طلبی است (Iranian Oral History Project. Interview with Abolhasan Bani-Sadr. Vol 7, Sesion 2: 2-3).

همه نیروهای سیاسی گرایش توتالیتر دارند و البته به جای اینکه مقاصد توتالیتر خود را آشکارا بیان کنند، برایش بهانه می تراشند. متعاقباً زندگی سیاسی بنی صدر هم به فیصله دادن این دعوای و آشتی دادن رقبا می گذرد. به گفته بنی صدر، همین اختلافات داخلی است که جبهه ملی را در عمل فلج می کند و جبهه ملی در این مقطع بیش از آنکه قربانی استبداد حکومت و دربار باشد، در نتیجه سیاست های فرقه گرایانه داخلی شکست می خورد.

روایت بنی صدر از تعامل و برخوردش با نظام سیاسی مستقر نیز به مرور زدوخوردها و

درگیری‌ها خلاصه می‌شود. دستگیری و به زندان افتادن، مقاومت به همراه سایر زندانیان در برابر محدودیت‌هایی که به آن‌ها تحمیل شده بود و پیروزی بر نگهبانان زندان، ماجرای یکم بهمن دانشگاه تهران و گفتگوی پرتنش با تیمسار پاکروان پیش از آزادی، نشان می‌دهد که تنها شکل برخورد بین این فعال سیاسی با قدرت سیاسی مستقر، مبتنی بر کشمکش و درگیری و خشونت است.

بنی‌صدر در واقعه اول بهمن دانشگاه تهران، به تعبیر خودش دیکتاتور روز بوده و همه گوش به فرمان او بوده‌اند؛ اما توطئه و کارشکنی‌های امثال خنجی و حجازی در جبهه ملی و توطئه و کارشکنی دربار برای تضعیف جبهه ملی و دولت امینی کار را به فاجعه می‌کشاند. در نتیجه در این روز تعیین‌کننده و حساس نیز بیش از آنکه از خواست و مطالبه دانشجویان و برنامه‌ریزی‌شان برای آن روز چیزی بشنویم، از هرج و مرج و احساسات به غلیان آمده و ناهماهنگی‌ها و شیطنت‌هایی می‌شنویم که کار را به خشونت بی‌سابقه می‌کشاند؛ و به نظر می‌رسد اهمیت این واقعه نیز در خشونت شدیدی است که در این روز اعمال شده است؛ بدون اینکه چنین اتفاقی برای جنبش دانشجویی یا جبهه ملی دستاورد خاصی داشته باشد؛ اما خشونت بیش از اندازه‌ای که در این روز رخ داده، آن را به رخداد مهمی می‌کند که باید چندوچون آن را به‌تمامی توصیف کرد.

گفتگوی پرتنش بنی‌صدر با تیمسار پاکروان پیش از آزادی نیز گفتگویی بی‌حاصل است. بر اساس روایت بنی‌صدر هیچ نتیجه‌ای از این گفتگو حاصل نمی‌شود و بنی‌صدر عملکرد نیروهای امنیتی را محکوم می‌کند.

خاطرات بنی‌صدر در ادامه مجدداً به مسئله اختلافات داخلی و درون‌گروهی برمی‌گردد و توصیه شاپور بختیار در شب اعتصاب دانشجویان در دانشگاه تهران در حمایت از جبهه ملی مبنی بر پایان دادن به اعتصاب را توطئه‌ای از جانب او قلمداد می‌کند تا در عمل اعتصاب جبهه ملی در مجلس تضعیف شود.

آخرین واقعه‌ای نیز که کمیته دانشجویی جبهه ملی سوم را به روایت بنی‌صدر بسیار به خود مشغول کرده است، انتخابات کنگره جبهه ملی است. باوجوداینکه در جبهه ملی،

دانشجویان دارای بیشترین جمعیت هستند و تقریباً ۴۰ درصد اعضا را تشکیل می‌دهند، اما در کنگره جبهه ملی، از ۱۶۵ نفر اعضای کنگره تنها ۲۷ دانشجو شرکت دارند؛ به عبارت دیگر، گروهی که بیرون از کنگره، اکثریت جبهه را تشکیل می‌دهند، در کنگره به اقلیت تبدیل می‌شوند (Iranian Oral History Project. Interview with Abolhasan) (Bani-Sadr. Vol 7, Sesion 3: 7). در نتیجه مسئولین رده‌بالای جبهه ملی با مهره‌چینی کنگره، اکثریت را به دست آوردند و بدنه دانشجویی را در کنگره به حاشیه کشاندند.

از روایت بنی‌صدر در مورد فعالیت‌های جبهه ملی می‌توان چنین برداشت کرد که علیرغم ادعاهای این جبهه در فضای سیاسی کشور مبنی بر دفاع از دموکراسی و متهم کردن دولت و دربار به عدم تعهد به دموکراسی، این اصل در تصمیم‌گیری‌های سازمانی آن‌ها نقش چندانی نداشته و اعضای این جبهه در عمل اعتقادی به دموکراسی نداشته‌اند و به نظر می‌رسد از دموکراسی به عنوان ابزاری برای محکوم کردن رقیب استفاده می‌کرده‌اند. در زمانی که سران جبهه ملی به واسطه صنعتی‌زاده در زندان در حال مذاکره با دربار بودند، بنی‌صدر به الهیار صالح در زندان پیامی می‌فرستد و از او می‌خواهد که نظر سایر اعضای جبهه را برای اتخاذ چنین تصمیمی در نظر بگیرد. در غیر این صورت «ما اعلامیه می‌دهیم و شما را نفی می‌کنیم و شما هستید و دانشگاه. اگر دانشگاه شما را نفی کند شما دیگر هیچ اعتباری ندارید. او هم یک جواب سختی به ما داد...؛ که فضولی موقوف، رهبر ما هستیم، فضولی بیشتر بکنید اعلامیه می‌دهیم و اصل سازمان دانشجویی را نفی می‌کنیم و مصلحت امور جبهه را هم به دست بچه‌ها نمی‌دهیم، والسلام» (Iranian Oral History Project.) (Interview with Abolhasan Bani-Sadr. Vol 7, Sesion 2: 15).

روایت بنی‌صدر از زندگی سیاسی‌اش ادامه دارد؛ اما پس از این به ذکر فعالیت‌هایش در خارج از کشور می‌پردازد که به موضوع نوشتار حاضر ارتباطی ندارد. همان‌گونه که از محتوای خاطرات وی مشخص است، دو مؤلفه خشونت (در مواجهه با نظام سیاسی مستقر) و حامی‌پروری و حواشی ناشی از آن (در مواجهه با هم‌حزبی‌ها و هم‌گروهی‌ها)، مرکز زیست و تجربه سیاسی او را تشکیل داده است. از یک سو مانند سایر اعضا در حال تلاش

برای مدیریت تنش‌ها و اختلافات داخلی و حفظ جایگاه خود در جبهه ملی است و از سوی دیگر در حال زدوخورد و تعقیب و گریز و درگیری فیزیکی با نظام سیاسی حاکم. در چنین وضعیتی، سیاست‌ورزی را پایانی نیست و هیچ‌گاه نمی‌توان بر مناسبات آنتاگونیستی با نظام سیاسی حاکم مهر پایان نهاد.

امیر پیشداد

امیر پیشداد از اعضای برجسته حزب زحمتکشان ایران و نماینده این حزب در دانشگاه تهران است. او نیز مانند بسیاری از جوانان هم سن و سالش فضای باز سیاسی ۱۲ سال اول حکومت پهلوی دوم را تجربه کرده و به واسطه آن مجذوب دنیای سیاست شده است.

اولین شرکت کم‌ویش آگاهانه پیشداد در فعالیت‌های اجتماعی، شرکت در جمعیتی به نام «گروه نظارت بر انتخابات آزاد» است (Iranian Oral History Project. Interview with Amir Pishdad. Vol 8, Sesion 1: 4)؛ بنابراین آنچه پیشداد را نیز مانند بنی‌صدر به‌طور جدی به عرصه سیاست می‌کشاند مسئله انتخابات است. در واقع، مصداق بارز پاسداشت آزادی و مشارکت سیاسی، برای پیشداد نیز برگزاری یک انتخابات آزاد است. از سوی دیگر، پیشداد برای پاسداشت دموکراسی و آزادی، به حمایت از روزنامه شاهد مظفر بقایی نیز می‌پردازد؛ اما درکی که پیشداد از دموکراسی و آزادی دارد، درکی فرانهادی است: «به همین ترتیب بود که من و دوستانم به تدریج کشیده شدیم به دفاع از استقلال و آزادی روزنامه‌ای که در آن زمان انتشار می‌یافت و شاید تنها روزنامه مستقل ملی بود به نام «شاهد»..... و چون ما شنیدیم که از طرف دولت و حکومت نظامی تحت فشار قرار گرفته و چون در عنفوان جوانی چنانکه افتد و دانی طرفدار آزادی مطلق بودیم بدون اینکه از کم و کیف و چندوچون تمام کارگردانان شاهد اطلاع دقیق داشته باشیم صرفاً به این دلیل که یک روزنامه باید آزاد باشد به دفاع از استقلال شاهد برخاستیم یا در این دفاع شرکت کردیم» (Iranian Oral History Project. Interview with Amir Pishdad. Vol 8, Sesion 1: 5).

دفاع از آزادی بیان در این دوره، بر اساس تقابل بین فعالان سیاسی و حکومت معنادار

می‌شود و هرچه این تقابل شدیدتر باشد- فارغ از اینکه موضوع این تقابل چیست- شور و انگیزه برای دفاع فعالان سیاسی از آرمان‌هایشان در برابر زیاده‌خواهی‌های حکومت بیشتر می‌شود. پیشداد طرفدار آزادی مطلق است و به همین خاطر به راحتی متقاعد می‌شود که باید از جبهه خودی‌ها در برابر جبهه غیرخودی‌ها دفاع کرد. چون پیشداد شنیده که این روزنامه از سوی دولت و حکومت نظامی تحت فشار قرار گرفته، وظیفه خود دانسته تا به دفاع از آن برخیزد؛ بنابراین، حامی پروری و دفاع از آزادی‌های بی‌حد و حصر متعاقب آن، برای پیشداد جذابیت کافی دارد تا او را به فضای باز سیاسی کشور وارد کند. دفاع از انتخابات آزاد نیز بر اساس چنین منطقی جذابیت می‌یابد. اگر پیشداد به اقتضای جوانی‌اش به آزادی مطلق باور دارد، می‌توان حدس زد که دفاع از آزادی انتخابات برای او واجد چه دلالت‌ها و معانی پنهانی است. تصور مطلق از آزادی می‌تواند به راحتی با تصویری مطلق‌گرا از حق و باطل پیوند بخورد و عرصه سیاست را به میدان درگیری‌ها و رقابت‌هایی تقلیل دهد که اصلتش را از نفس درگیری و رقابت، فارغ از محتوای این درگیری‌ها می‌گیرد. اینکه صرف مخالفت با روزنامه شاهد، شاهدهی بر حقانیت و مشروعیت آن به حساب می‌آید، به خوبی نشان می‌دهد که صرف قرار گرفتن یک نیروی سیاسی در برابر احزاب و گروه‌های خودی، نشان‌دهنده راه مبارزه و مسیر درست است. این تصویر آنتاگونیستی و حامی‌پرورانه از امر سیاسی، تنها راه مشروع مشارکت سیاسی را تشدید تقابل و درگیری با گروه رقیب می‌داند.

یکی از پیامدهای باور به دموکراسی حامی‌پرورانه، ارج نهادن به امر صوری سازمان‌دهی یا همان فرایند طایفه‌کشی است. گویی نفس سازمان‌دهی کردن افراد و تشکیل یک گروه یا حزب سیاسی، راه‌حلی برای معضلات و مشکلات جامعه است. از ایجاد یک گروه تا رسیدن به فرادستی و تفوق سیاسی نیز راهی نیست: «اولین تماس‌ها و ارتباط‌های ما جوانان در آن زمان با مسائل اجتماعی سیاسی ما را به این نتیجه رساند که جز ایجاد یک جریان سیاسی وسیع و به دست آوردن قدرت حکومتی وسیله‌ای برای ایجاد اصلاحات بنیادی در ایران وجود ندارد؛ بنابراین ما حزب و سازمان سیاسی را وسیله‌ای برای رسیدن

رهبرانمان نه خودمان به قدرت می‌دانستیم تا بدین ترتیب بتوانیم اصلاحاتی را که ضروری و مفید می‌دانستیم اجرا کنیم یا ترتیبی بدهیم که این اصلاحات اجرا شود. باید اضافه کنم که در آن زمان فکر می‌کردیم به دست آوردن قدرت کار بسیار سهل و ساده‌ای است و کافی است هزار نفر یا چند هزار نفر باهم همدوش و همگام شوند تا بر این آرزو جامعه عمل پوشانند. در آن زمان به علت نداشتن شکل و تعلیم و تربیت سیاسی، از پیچیدگی‌ها و غامض بودن مسائل سیاسی و سازمانی و حکومتی کمترین اطلاعی نداشتیم و نداشتیم..... بین سال‌های ۲۶ و ۲۸ هیچ راه‌حل سیاسی که برای نسل جوان قدرت جاذبه داشته باشند وجود نداشت. اولین واقعه‌ای که لااقل در تهران به وقوع پیوست و ما را به صحنه فعالیت اجتماعی و سیاسی در آن زمان کشاند، دفاع از آزادی انتخابات بود و چون این دفاع و پشتیبانی از آزادی انتخابات کلی و عمومی بود و ربطی به مسائل ایدئولوژیک و تئوریک نداشت، بسیاری از دانشجویان و دانش‌آموزان و همچنین معلمان و استادان و آنچه به‌طور کلی قشر روشنفکران و تحصیل‌کردگان نامیده می‌شود به‌سوی این مبارزه کشانده شد» (Iranian Oral History Project. Interview with Amir Pishdad. Vol 8, (Sesion 1: 7-8).

پیشداد راه نجات جامعه را در به قدرت رساندن رهبران می‌داند و صرف وحدت و اتحاد آدم‌ها و بسیج نیروها را برای موفقیت کافی می‌داند. جالب اینجاست که فرم انتخابات، برای بسیج سیاسی این افراد و ایجاد انگیزه برای به وجود آوردن یک حیات سیاسی پویا کافی بوده است. کسانی که از یک سو از ایدئولوژی‌های سیاسی رایج سرخورده شده‌اند و برنامه مشخصی برای حل مشکلات ندارند و از سوی دیگر در پی به قدرت رساندن رهبرانشان هستند، به آزادی رقابت انتخاباتی به‌عنوان تنها راه برون‌رفت از این بن‌بست متوسل می‌شوند. این باور که آزادی انتخابات امری کلی و عمومی است و ربطی به مسائل نظری و ایدئولوژیک ندارد، به‌روشنی اصالت صوری و فرمال آزادی انتخابات برای پیشداد را نشان می‌دهد. مهم بسیج کردن افراد و به تبع آن، داغ‌نگه‌داشتن فضای رقابت با گروه‌های رقیب است. در فقدان یک طرح و برنامه سیاسی مشخص،

جوانانی که ستایشگر آزادی مطلقاند از اصلی (آزادی انتخابات) دفاع می کنند که اصلی عمومی است و ربطی به مسائل ایدئولوژیک و نظری ندارد. وحدت بخش بودن این اصل فرایدهنولوژیک به خوبی نشان می دهد که مطالبه اصلی پیشداد و دوستانش در میدان سیاست، حامی پروری و ایجاد تقابل های صوری است. در وضعیتی که افراد میل به تغییر وضعیت دارند، اما راه تغییر و اصلاح جامعه را نمی دانند، یک امر فرایدهنولوژیک به مبنای پیوند بسیاری از دانشجویان، دانش آموزان، معلمان، استادان و به طور کلی قشر روشنفکر و تحصیل کرده تبدیل می شود. در فقدان توسعه و آموزش سیاسی، فرقه گرایی و طایفه کشی مطالبه پنهان روشنفکران و فعالان سیاسی است.

پیشداد علاوه بر عضویت در حزب زحمتکشان، نماینده این حزب در دانشگاه تهران نیز هست و مصاحبه کننده از او می خواهد در مورد فعالیت هایش در دانشگاه تهران سخن بگوید. نکته مهم این است که تنها فعالیتی که پیشداد از آن سخن می گوید، انتخابات و موفقیت حزب زحمتکشان در یارگیری و ساقط کردن حزب توده از اکثریت است (Iranian Oral History Project. Interview with Amir Pishdad. Vol 8, Sesion 3:)
(4-7).

تنها فعالیت مشخصی که پیشداد به عنوان نماینده حزب زحمتکشان در دانشگاه تهران از آن یاد می کند، همین به دست آوردن اقبال عمومی دانشجویان و پیروزی در انتخابات و حفظ این فرادستی تا زمان حضور خودش در ایران است. شکستن هژمونی حزب توده و رشد هواداران حزب زحمتکشان در دانشگاه تهران در زمانی محدود، شاخص موفقیت این حزب در دانشگاه است؛ به عبارت دیگر، یارکشی موفق که نمود بارز آن پیروزی در انتخابات است، برای اثبات حقانیت و عملکرد مثبت حزب کافی است؛ اما پیشداد به نکته جالبی اشاره می کند که یادآور گزارش هگلند از نحوه تصمیم گیری مردم روستای علی آباد در زمان کشمکش و درگیری بین شاه و مصدق است. به گفته هگلند، در آن دوره بسیاری از مردم نگاه می کردند که کدام طرف در حال بردن است و بعد موضعشان را عوض می کردند یا بعد از اینکه آن طرف پیروز می شد تغییر موضع می دادند. پیشداد نیز

فضای رقابتی حاکم بر دانشگاه تهران را چنین توصیف می‌کند: «ما در دانشگاه در آن زمان یکی از فعالیت‌های عمده‌مان بحث‌های تبلیغاتی و سیاسی با افراد حزب توده بود و تنها صحنه‌ای که مبلغین حزب توده ما را می‌کوبیدند در مقابل جمع تماشاچیان و ناظران و کسانی که در آن زمان بی‌طرف محسوب می‌شدند ولی هرکس در این مناظره برنده بود به‌سوی نظرات سیاسی او جلب می‌شدند، سیاست داخلی مصدق بود» (Iranian Oral History Project. Interview with Amir Pishdad. Vol 8, Sesion 4: 9). دانشجویان بی‌تفاوت یا بی‌طرف نیز مانند اهالی علی‌آباد، صرفاً برنده یا بازنده شدن احزاب و گروه‌های رقیب در دانشگاه را تعقیب می‌کردند و همین بردو باخت، ملاک حقانیت گروه‌های سیاسی محسوب می‌شد. به همین خاطر است که برای پیشداد نیز بردن رقابت‌های انتخاباتی در دانشگاه، مهم‌ترین کاری است که به‌عنوان یک فعال سیاسی باید انجام دهد.

در چنین وضعیتی همه‌چیز رنگ و بوی سیاسی دارد و هر عمل و انتخاب دانشجویان معنا و غایت سیاسی به خود می‌گیرد. این سیاست‌زدگی مفرط، همبسته فقدان موضع‌گیری مشخص سیاسی است که صرفاً تأکیدش بر بسیج افراد در قالب گروه‌های سیاسی و نیز رقابت انتخاباتی است. این آشفتگی و ناهنجاری چنان گسترده است که حتی فعالیت‌های صنفی نیز به‌ناچار همواره رنگ و بوی سیاسی به خود می‌گیرند (Iranian Oral History Project. Interview with Amir Pishdad. Vol 8, Sesion 4: 11). بدون شک چنین شکلی از بسیج نیروها در درازمدت حتی به نفع نیروهای سیاسی پیروز نیز نخواهد بود. در سال‌های پر از یاس و سرخوردگی پس از کودتا، پیشداد و رفقاییش «همه در این تحلیل موافق بودند که یکی از علل عمده شکست نهضت ملی فقر فرهنگ سیاسی در ایران بود» (Iranian Oral History Project. Interview with Amir Pishdad. Vol 8, Sesion 8: 2). شاید اگر فعالان سیاسی و دانشجویی به این عامل در تحلیل شکست‌های خود اهمیت بیشتری می‌دادند، آینده سیاسی ایران به شکلی دیگر رقم می‌خورد.

عبدالکریم لاهیجی

عبدالکریم لاهیجی، دانشجوی رشته حقوق در دانشگاه تهران نیز تحت تأثیر فضای باز سال‌های ۲۰ تا ۳۲ جذب امور سیاسی شده و پدرش با خانواده مصدق در ارتباط بوده است. روایت لاهیجی نیز از اولین تجارب و اولین مواجهه‌اش با فعالیت سیاسی، شامل وقایعی است که در آن‌ها خشونت زیادی را تجربه کرده است. او در حوادثی مانند ۳۰ تیر و ۹ اسفند و ۲۸ مرداد نظارت نزدیک داشته و به گفته خودش: «با اینکه فریاد می‌زدم، با اینکه چند بار نزدیک بود تیر هم بخورم و کتک زیادی هم خوردم در هر سه جریان ولی چون هدایت‌کننده من و محرک احساسات من احساسات من بود و نه شعور و نه آگاهی‌ام نمی‌توانم بگویم که شرکت داشتم» (Iranian Oral History Project. Interview with (Abdolkarim Lahiji. Vol 14, Sesion 1: 1).

لاهیجی بر خشونتی که تجربه کرده تأکید دارد و معتقد است با وجود اینکه تجارب خشنی را پشت سر گذاشته، اما نمی‌تواند بگوید در این وقایع شرکت داشته است؛ به عبارت دیگر، لاهیجی علیرغم سن و آگاهی کم، به علت تجربه وقایع خشونت‌بار، خود را در آستانه تجربه امر سیاسی می‌داند. هرچند آگاهی و دانش پابینش مانع از این می‌شود که خود را در این مقطع زمانی یک فعال سیاسی به حساب آورد؛ اما او هم مانند بنی‌صدر، برای تجربه خشونت، وزن سیاسی خاصی قائل است.

لاهیجی در سال ۳۷ وارد دانشکده حقوق دانشگاه تهران شده و باهدف تشکیل دانشجویان، اقدام به ایجاد کانون‌های دانشجویی و صنفی و ورزشی فعال می‌کند که البته این فعالیت‌ها یک پوشش برای کار سیاسی بوده است؛ اما مهم‌ترین بعد فعالیت دانشجویی لاهیجی عضویت در کمیته دانشجویی جبهه ملی است.

لاهیجی نیز مانند بنی‌صدر از روند عضوگیری جبهه ملی و نوع تعامل جبهه با بدنه دانشجویی‌اش و نحوه برگزاری انتخابات در جریان کنگره ملی گلایه دارد که چون این گلایه‌ها به هم کاملاً شبیه هستند برای طولانی نشدن این نوشتار از تکرار آن‌ها صرف‌نظر می‌کنیم (Iranian Oral History Project. Interview with Abdolkarim Lahiji. Vol

(14, Sesion 1: 4-9).

پس از آن مصاحبه‌کننده از لاهیجی در مورد اعتصاب بهمن ۳۹ در دانشگاه تهران می‌پرسد. لاهیجی علت اعتصاب را به‌خاطر ندارد؛ اما حدس می‌زند که اعتصاب باید یا در ارتباط با مسئله انتخابات باشد یا در ارتباط با اعتراض به بازداشت‌ها. در اینجا نیز دوگانه حامی‌پروری و اعتراض به خشونت اعمال‌شده از سوی رژیم، مطالبه اصلی اعتصاب‌کنندگان است: «آن زمان..... دائم در میتینگ و تظاهرات و آشوب و این‌ها زندگی می‌کردیم ولی آن روز بخصوص و آن شب بخصوص را نمی‌دانم که در ارتباط با اعتراض به بازداشت یک عده از دانشجویان بود یا در ارتباط با مسئله انتخابات جبهه ملی تحصن عده‌ای از رهبرهای جبهه ملی در سنا و این‌ها.....الآن به ذهنم زد که شاید بیشتر در ارتباط با تحصن رهبری جبهه ملی در مجلس سنا بود، شاید» (Iranian Oral History Project. Interview with Abdolkarim Lahiji. Vol 14, Sesion 1: 14). جالب است که لاهیجی علت اعتراض روز اول بهمن ۴۰ را نیز به‌خاطر نمی‌آورد؛ اما جزئیات اتفاقات آن روز و زدوخوردهای صورت گرفته را به‌خوبی به یاد دارد. انگار آنچه به چنین روزهایی اهمیت خاصی می‌بخشد، شدت خشونت اعمال شده است. به روایت لاهیجی وقتی جمعیت معترض، در ضلع جنوب شرقی دانشگاه توقف می‌کنند و سخنرانی‌هایی انجام می‌شود، پشت نرده‌های دانشگاه تعداد زیادی پلیس متمرکز می‌شوند و کم‌کم از داخل دانشگاه یعنی از بین دانشجویان هم عده‌ای اقدام به سنگ‌اندازی به بیرون می‌کنند. وجود نیرویی که به‌قصد مقابله صف‌آرایی کرده، تقابل «ما» و «آن‌ها» را تشدید و بازتولید می‌کند. عمادالدین باقی نیز به یاد می‌آورد که «حضور ریوهای ارتش در جلو دانشگاه تحریک‌کننده بود، به‌طوری که همه دوست داشتند مبارزه‌طلبی کنند. لذا شعارهای خیلی تندی سر می‌دادند» (Baaghi, 2001: 63). صرف حضور فیزیکی نیروی مقابل، نشان می‌دهد که جهت خشم و اعتراض را به سمت کدام هدف باید نشانه‌گیری کرد. لاهیجی در این روز شدیدترین کتک تمام عمرش را می‌خورد و به‌زحمت از دانشگاه فرار می‌کند (Iranian Oral History Project. Interview with Abdolkarim Lahiji. Vol 14,)

(Sesion 1: 18). تجربه سیاسی/دانشجویی لاهیجی نیز بین سروکله زدن با حواشی رقابت انتخاباتی درون گروهی و کتک خوردن از پلیس در نوسان است. فعالان سیاسی یا در گروه خودی و به واسطه حامی پروری و طایفه کشی حذف می شوند و یا از طریق خشونت در مقابله با رژیم سیاسی. غایب بزرگ چنین شکلی از سیاست ورزی، مطالبه گری و ترسیم نقشه راهی مشخص برای تعامل مسالمت آمیز با خودی ها و رقبا در میدان سیاست است.

ناصر پاکدامن

ناصر پاکدامن مدرک کارشناسی خود را از دانشگاه تهران گرفته و پس از آن برای ادامه تحصیل به خارج از کشور رفته است. روایت پاکدامن از دوران دانشجویی اش در ایران بسیار کوتاه است و به سرعت از این مقطع تاریخی در زندگی اش می گذرد؛ اما در دوران تحصیل در مدرسه نیز به فعالیت سیاسی اشتغال داشته و به عضویت گروه محمد نخبست درآمده است. خاطره ای که از این دوره نقل می کند، حاوی نکات گویایی در مورد مطالبات پنهان فعالان سیاسی در این دوره است.

از آنجا که پاکدامن در مدرسه دانش آموز فعالی بوده و به فعالیت های فوق برنامه علاقه زیادی داشته است، از سوی یکی از دانشجویان به جلسه پرسش و پاسخی که محمد نخبست آن را اداره می کرده دعوت می شود و به تدریج در این گروه شروع به فعالیت می کند. پاکدامن به تدریج متوجه می شود این گروه اعضای داشته که انگار به دلایل نامعلومی از فعالیت در گروه کنار کشیده اند و اعضای فعلی گروه نیز چندان مایل نیستند در این مورد اظهار نظر کنند. برای پاکدامن این سؤال مطرح می شود که چرا افراد باصلاحیتی همچون برادران یزدی، مهندس شکیب نیا و... باید این گروه را ترک کرده باشند؛ اما تجربه خود پاکدامن در ماه های بعد، پاسخ این پرسش را برایش مهیا می کند. مسئله بازهم بر سر انتخابات است:

قرار بود در ماه بهمن..... آنجا انتخاباتی بشود. ما تزمان این بود که در این جریان یکهو چند نفری همدیگر را دیدیم و گفتیم آقا یعنی به این نتیجه رسیدیم که این آقای نخبست و این ها خیلی دقت دارند که ابتکار عمل را از دست ندهند آنجا و ما عقیده مان این

بود که یک کاری بکنیم که هیئت اجرایی که قرار است مثلاً انتخاب بشود و این‌ها، این‌ها مثلاً همه‌شان طرفدار نخشب نباشند. آن موقع آدم‌های خیلی معروفی که توی این جریان بودند این آقای خود نخشب بود. آقای رازی بود... ساسانفر بود... و در نتیجه چون این‌ها مقاومت کردند، هر کاری ما کردیم این‌ها حاضر نشدند ما از این جریان آمدم بیرون. این جریان که در حدود صد و خرده‌ای نفر بودند فکر می‌کنم در حدود بیست سی نفر کنار کشیدند... بعداً بارها نخشب آمد به من هی اصرار کرد که من برگردم و این‌ها دیگر من نرفتم با آن‌ها کار کنم (Iranian Oral History Project. Interview with Naser) (Pakdaman. Vol 7, Sesion 1: 6-7).

پاکدامن هیچ دلیل منطقی برای ترک همکاری با گروه نخشب ندارد. او صرفاً در زمان نزدیک به انتخابات، «یکهو» با چند نفر به این ترم می‌رسند که باید ابتکار عمل را از دست نخشب و دوستانش خارج کنند. پاکدامن هیچ انتقادی به نخشب ندارد؛ الا اینکه او رهبری گروه را به دست گرفته و این رهبری باید از آن «ما» باشد. این صادقانه‌ترین اعترافی است که می‌توان بر اساس آن نشان داد چگونه یک رقابت سیاسی بدون هیچ مطالبه مشخصی و صرفاً به خاطر میل به یارکشی کلید می‌خورد. فقدان چشم‌انداز مشخص برای کسی که تشنه فعالیت سیاسی است، کار را به چنین اختلاف‌نظرهای صوری می‌کشاند. حالا شاید پاکدامن می‌تواند حدس بزند که چرا پیش از او نیز، کسان دیگری این گروه را ترک کرده‌اند.

بحث و نتیجه‌گیری

جنبش دانشجویی در دوران پهلوی دوم مراحل مختلفی را از سر گذرانده و در دوره‌های مختلف به اشکال متفاوتی با نظام سیاسی حاکم تعامل کرده است؛ اما با وجود این فرازونشیب‌ها، آنچه امروزه مهم‌ترین رخداد جنبش دانشجویی به حساب می‌آید، ماجرای ۱۶ آذر سال ۳۲ است که به‌عنوان روز دانشجو نیز نام‌گذاری شده است. کشته شدن سه دانشجوی دانشکده فنی دانشگاه تهران در اثر درگیری با نیروهای مسلحی که وارد دانشگاه شده بودند، این روز را به نماد جنبش دانشجویی تبدیل کرده است و هر ساله یاد و خاطر

این روز در دانشگاه گرامی داشته می‌شود. نام‌گذاری ۱۶ آذر به‌عنوان روز دانشجو، جنبش دانشجویی را با شهادت و خون و مشتهای گره‌کرده و تقابلی آشتی‌ناپذیر با نظام سیاسی پیوند زده است؛ اما به نظر می‌رسد انتخاب ۱۶ آذر به‌عنوان روز دانشجو، از این روز و وقایع رخ داده در آن یک نماد ساخته است؛ نمادی که کارکردش قابل فهم کردن پدیده‌ای به نام جنبش دانشجویی است. این جنبش در طول دوران پهلوی دوم استمرار داشته و در هر دوره ویژگی‌ها و مختصاتی داشته است؛ اما واقعه‌ای همچون ۱۶ آذر در این دوران ۳۷ ساله، واقعه‌ای بسیار نادر و استثنایی بوده است و دانشجویان در این دوران علی‌رغم اعتراضات متعدد و پرشماری که در دانشگاه رقم زده‌اند، به‌ندرت با فاجعه‌ای مشابه روبرو شده‌اند؛ اما به نظر می‌رسد ۱۶ آذر به نمادی تبدیل شده که ارزش فکچوال تاریخی‌اش را از دست داده و کلیت جنبش دانشجویی را نمایندگی می‌کند. با تبدیل ۱۶ آذر به نماد این جنبش دانشجویی، پدیده تاریخی‌ای که واجد ابعاد و زوایای متکثری است، به شکل ثابت و واحدی از عملکرد تقلیل می‌یابد و اشکال متنوع مطالبه‌گری به مجاری محدود اعتراض رادیکال هدایت می‌شود.

تبدیل شدن ۱۶ آذر به نماد جنبش دانشجویی، مختصات این جنبش را به‌خوبی بازتاب می‌دهد. در وضعیتی که به‌علت عدم نهادمندی مشارکت سیاسی، قواعد تعامل دانشجویان با دانشگاه، دولت و نهادهای قدرت نامشخص و نامعلوم است، واقعه‌ای به نماد جنبش دانشجویی تبدیل می‌شود که نشان‌دهنده اوج ناهنجاری و کشمکش و تنش بین این ارکان و اجزاست و به نظر می‌رسد استمرار قوت نمادین ۱۶ آذر، ناشی از به‌دست نیامدن راهی نهادمند برای تعامل مسالمت‌آمیز بین دانشجویان و دانشگاه و نهادهای قدرت است. به‌عبارت‌دیگر، در وضعیتی که قواعد صریح و منسجمی برای فعالیت سیاسی وجود ندارد، ۱۶ آذر نشان می‌دهد که تنها راه سیاسی بودن و سیاسی ماندن دانشجویان در دانشگاه، حفظ تنش و نشانه گرفتن ارباب قدرت با مشتهای گره‌کرده است.

به عقیده آرنه، یکی از مسائل محل مناقشه پس از پیروزی هر انقلاب این است که انقلاب را تا کجا باید ادامه داد و از کجا باید شرایط و اوضاع کشور را عادی کرد. پس از

پیروزی انقلاب، برخی از انقلابیون خواهان استمرار وضعیت انقلابی و ادامه پاک‌سازی کشور از پسمانده‌های پیشانقلابی هستند و برخی از انقلابیون، پیروزی بر نظام سیاسی پیشین و به دست گرفتن قدرت را نشانه‌ای دال بر به پایان رسیدن انقلاب و لزوم عادی کردن اوضاع قلمداد می‌کنند. برخی از درگیری‌ها و کشمکش‌ها پس از پیروزی انقلاب بین انقلابیون نیز ناشی از همین اختلاف نظر است (Arendt, 2018). نمادین بودن واقعه ۱۶ آذر نشان می‌دهد که در فقدان قواعد و ضوابط نهادمند و نهادینه‌شده‌ای که فرایند مطالبه‌گری دانشجویان را هدایت کند، جنبش دانشجویی همچنان بر عادی نشدن رابطه‌اش با قدرت سیاسی مستقر پافشاری می‌کند. نمادین شدن ۱۶ آذر باعث می‌شود این واقعیت تاریخی نادیده گرفته شود که اعتراضات دانشجویی در طول ۳۷ سال حکومت محمدرضاشاه پهلوی به چنین وقایع خونباری ختم نمی‌شده و در بسیاری از موارد، این اعتراضات با مامشات مسئولین دانشگاه یا مأموران انتظامی همراه بوده است (See For Example Ministry of Culture and Islamic Guidance, (2001) Documents from Student Movement in Iran 1950-1979. Assists management services and (information Office of the Presidency).

اما ۱۶ آذر به مدلی برای رفتار و عمل سیاسی دانشجویان تبدیل شده که با شکل دادن به تخیل سیاسی آنان، روحیه انقلابی‌گری را فارغ از اینکه چه شرایطی بر جامعه حاکم باشد، در آن‌ها زنده نگه داشته است. تبدیل رادیکالیسم به فضیلتی همیشگی در جنبش دانشجویی بدین معناست که می‌توان گفت ۱۶ آذر یک پدیده انضمامی، تکین و تاریخی است؛ اما در عین حال، نشان‌دهنده مدلی عملکردی است که می‌تواند تعمیم یابد و امکان می‌دهد مجموعه جدیدی در رابطه بین قدرت و زندگی روزمره تعریف و تأسیس شود. این مدل عملکردی قابل تعمیم همواره به نهادهای قدرت بی‌اعتماد است و هیچ فرصتی را برای ابراز نارضایتی و اعتراض از دست نمی‌دهد. از این منظر، نمادین شدن و نمادین باقی ماندن ۱۶ آذر نشان می‌دهد که جنبش دانشجویی، مهم‌ترین ویژگی و مزیت خود را اعتراض همیشگی به نظام سیاسی مستقر می‌داند.

تحقیقاتی که در مورد جنبش دانشجویی نوشته شده‌اند نیز عمدتاً از همین زاویه به این

پدیده نگریسته‌اند. این تحقیقات مهم‌ترین ویژگی جنبش دانشجویی را ایدئولوژی آن و تقابلش با نظام سیاسی مستقر می‌دانند و راهپیمایی‌ها، تظاهرات، اعتصاب‌ها و درگیری بین دانشجویان و نیروهای امنیتی را از مهم‌ترین وقایع و حوادث آن به شمار می‌آورند. اگرچه وقوع چنین حوادثی در تاریخ جنبش دانشجویی قابل‌انکار نیست، اما در این تحقیقات این پرسش که چه سازوکاری به استمرار و بازتولید این اعتراضات یاری می‌رسانده مغفول می‌ماند و گویی تبیین این امر که چرا فضای دانشگاه به اعتراض کشیده می‌شود در اولویت قرار ندارد؛ به عبارت دیگر فرض انسداد و سرکوب سیاسی به‌عنوان علت اصلی این اعتراضات باعث می‌شود که در این تحقیقات به علل سیاسی شدن و فرایند معترض شدن دانشجویان چندان توجه نشود. این در حالی است که در ۱۲ سال اول سلطنت محمدرضا پهلوی که جامعه فضای باز سیاسی را تجربه می‌کند نیز دانشگاه‌ها همواره فضای ملتهبی دارند و دانشجویان اعتراض‌ها و اعتصاب‌ها و درگیری‌های متعددی را رقم می‌زنند و این امر نشان می‌دهد که فرایند سیاسی شدن دانشجویان را باید در علل و عوامل دیگری نیز جستجو کرد.

این مقاله با توجه به این کاستی در تحقیقات مربوط به جنبش دانشجویی، در پی چارچوب تحلیلی بدیلی است تا به ابعادی از جنبش دانشجویی بپردازد که کمتر مورد توجه و بررسی قرار گرفته است. یکی از انتقادهایی که به نظام سیاسی پیشین گرفته می‌شود، گام برنداشتن در مسیر توسعه سیاسی و سرکوب آزادی‌های مشروع و قانونی شهروندان است؛ آسیبی که خود را در عدم نهادمندی امر سیاسی در آن مقطع تاریخی نشان می‌دهد؛ اما نکته مهم این است که فقدان نهادمندی امر سیاسی، منحصر به نظام سیاسی نیست و چنین آسیبی گریبانگیر جامعه و گروه‌های سیاسی فعال در جامعه نیز بوده است و یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که گروه‌های دانشجویی نیز به همین آسیب دچار بوده‌اند.

اگرچه این یافته‌ها صرفاً یکی از ابعاد پویایی جنبش دانشجویی را نشان می‌دهند و چارچوب طایفه‌کشی بازنمایی‌کننده جنبش دانشجویی در کلیت آن نیست، اما این مقاله نشان می‌دهد که از چشم‌اندازهای تحلیلی دیگری نیز می‌توان به مطالعه جنبش دانشجویی

پرداخت و این چشم‌اندازهای بدیل می‌توانند ابعادی از جنبش دانشجویی را به تصویر کشند که تا پیش‌از این کمتر مورد مطالعه قرار گرفته است. بررسی و تحلیل خاطرات دانشجویانی که در مصاحبه با پروژه تاریخ شفاهی هاروارد به بیان حوادث دوران فعالیت دانشجویی خود پرداخته‌اند نشان می‌دهد که این مبارزات به پشتوانه شکل خاصی از بسیج منابع و نیروها میسر می‌شده است. علیرغم اختلاف نظر مصاحبه‌شوندگان در مورد مسائل سیاسی و موضع‌گیری‌های متفاوتشان در مورد وقایع کشور، همه در یک زیست‌جهان واحد قرار دارند و بر اساس سازوکار واحدی اقدام به بسیج نیروها و طرفداران خود می‌کنند؛ به عبارت دیگر، فارغ از مرزبندی‌های سیاسی که بین فعالان دانشجویی وجود داشته و بازتاب‌دهنده مرزکشی‌های سیاسی موجود در جامعه بوده است، یکی از اشتراکات قابل توجه بین فعالان جنبش دانشجویی، پایبندی عملی آن‌ها به فرایند طایفه‌کشی است. مشاهده این شباهت قابل توجه و تعیین‌کننده، به میانجی تغییر چشم‌انداز تحلیلی میسر می‌شود؛ تغییر چشم‌اندازی که تحلیل چارچوب را جایگزین تحلیل ایدئولوژی می‌کند و نشان می‌دهد که جنبش دانشجویی نه صرفاً در واکنش به اقدامات سرکوبگرانه رژیم سیاسی مستقر، بلکه همچنین در نتیجه اقتضائات فرهنگ سیاسی حاکم بر این جنبش استمرار یافته است. تحقیقاتی که در مورد جنبش دانشجویی انجام شده‌اند عمدتاً بر بخش اول متمرکزند و این جنبش را واکنشی به اقدامات سرکوبگرانه رژیم تلقی می‌کنند؛ اما فرهنگ سیاسی حاکم بر این جنبش به ندرت مورد بررسی و مطالعه قرار گرفته است. شناخت فرهنگ سیاسی جنبش دانشجویی، هم به بازتعریف تحیل سیاسی حاکم بر این جنبش خواهد انجامید و هم راهی متفاوت از رادیکالیسم انقلابی برای تعامل با نظام سیاسی حاکم ترسیم خواهد کرد.

محور اصلی روایت فعالان دانشجویی در پروژه تاریخ شفاهی هاروارد، یا خوشنوتی است که از سوی متصدیان قدرت متحمل شده‌اند و یا حاشیه‌هایی است که در جریان یارگیری سیاسی و رقابت‌های انتخاباتی باید با آن دست‌وپنجه نرم می‌کرده‌اند. آنچه در این روایت‌ها نادیده گرفته شده، پرداختن به مطالبات و خواسته‌هایی است که آن‌ها را به میدان

مبارزه کشانده است. ترکیب دو محور تجربه خشونت و حامی پروری که نشان‌دهنده غلبه فرهنگ طایفه‌کشی در مبارزات این دانشجویان است، معنا و کارکرد خشونت تجربه‌شده را نیز تغییر می‌دهد. در فقدان نهادمندی سیاسی و سازوکارهایی برای حل منازعه، طایفه‌کشی راه‌حل جایگزینی برای ادامه مبارزه است.

تعارض منافع

تعارض منافع ندارم.

ORCID

Abbas Khorshidnam  <http://orcid.org/0000-0001-8223-6591>

References

- Abdi. A. (2014). *The student movement of Tehran Polytechnic (Amir Kabir University) 1959-1979*. Tehran. Ney Publication. [in Persian]
- Arendt. H. (2018). *On Revolution*. Translated into Persian by Ezzatollah Fuladvand. Kharazmi Publication. [in Persian]
- Baaghi. E. (2001). *The Dominated and the Dominant; Oral Memories of Revolution*. Tehran: Iranian Society Publication. [in Persian]
- Bayat. A. (2000). *Street Politics*. Translated into Persian by Asadollah Nabavi Chashmi. Tehran: Shirazeh Publication. [in Persian]
- David A. Snow, Rens Vliegthart, and Pauline Ketelaars, (2019), *The Framing Perspective on Social Movements: Its Conceptual Roots and Architecture in The Wiley Blackwell Companion to Social Movements*. Second Edition. Edited by David A. Snow, Sarah A. Soule, Hanspeter Kriesi, and Holly J. McCammon
- Hegland. M. (2019). *Days of Revolution*. Translated into Persian by Mitra Daneshvar. Tehran: Tarjoman Publication. [in Persian]
- Jeirani. H. (2020). *An Introduction to Student Movement in Iran (1941-1979)*. Tehran: Khaze Publication. [in Persian]
- Johnston. H. (2019). *What is a Social movement?*. Translated into Persian by Saeed Keshavarzi and Maryam Karimi. Tehran. Sales Publication. [in Persian]
- Karimian. A. (2002). *Iran Student Movement*. Tehran. The Center of Islamic Revolution Documents. [in Persian]
- Kurzman. Ch. (2018). *The Unthinkable Revolution in Iran*. Translated into Persian by Mohammad Molla abbasi. Tarjoman Publication. [in Persian]
- Lajavardi. H. (1982-1996). *Iranian Oral History Project*. Interview with Abohasan Bani-Sadr. Vol 7, Interview with Amir Pishdad. Vol 8, Interview with Abdolkarin Lahiji. Vol 14, Interview with Naser Pakdaman. Vol 7. United States: UniteHarvard University. [in Persian]
- Ministry of Culture and Islamic Guidance. (2001) *Documents from Student Movement in Iran 1950-1979*. Assists management services and information Office of the Presidency. [in Persian]
- Nakha'ee. H. (2016). *Descriptive-analytical review of fifty years of the Iranian student movement (1950-1979)*. Tehran. Islam History Institute. [in Persian]
- Sahabi. E. (2009). *Half a Century of Memory and Experience*. Tehran: Farhang e Saba Publication. [in Persian]
- Rafi. J. (2017). *From the University of Tehran to the SAVAK torture center*. Tehran. Sure Ye Mehr Publication. [in Persian]

- Skocpol. Th. (2010). *Vision and Method in Historical Sociology*. Transletd into Persian by Hashem Aghajari. Tehran: Markaz Publication. [in Persian]
- Yazdi. E. (2004). *Student Movement in two Decades(1941-1961)*. Tehran. Ghalam Publication. [in Persian]
- Zia Zarifi. A. (2016). *Student Organization of Tehran University, Another look at the history of student struggles in Iran 1941-1953*. Tehran. Shiraze Publication. [in Persian]
- Zarshenas. Sh. (2018). *Student Movement in Iran*. Tehran. Maaref Publishing Office. [in Persian]

استناد به این مقاله: خورشیدنام، عباس. (۱۴۰۰). جنبش دانشجویی و چارچوب بندی اعتراضات سیاسی، فصلنامه علوم/اجتماعی، ۲۸(۹۴)، ۱۲۱-۱۴۱.

DOI: 10.22054/QJSS.2022.62212.2419



Social sciences is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License...

